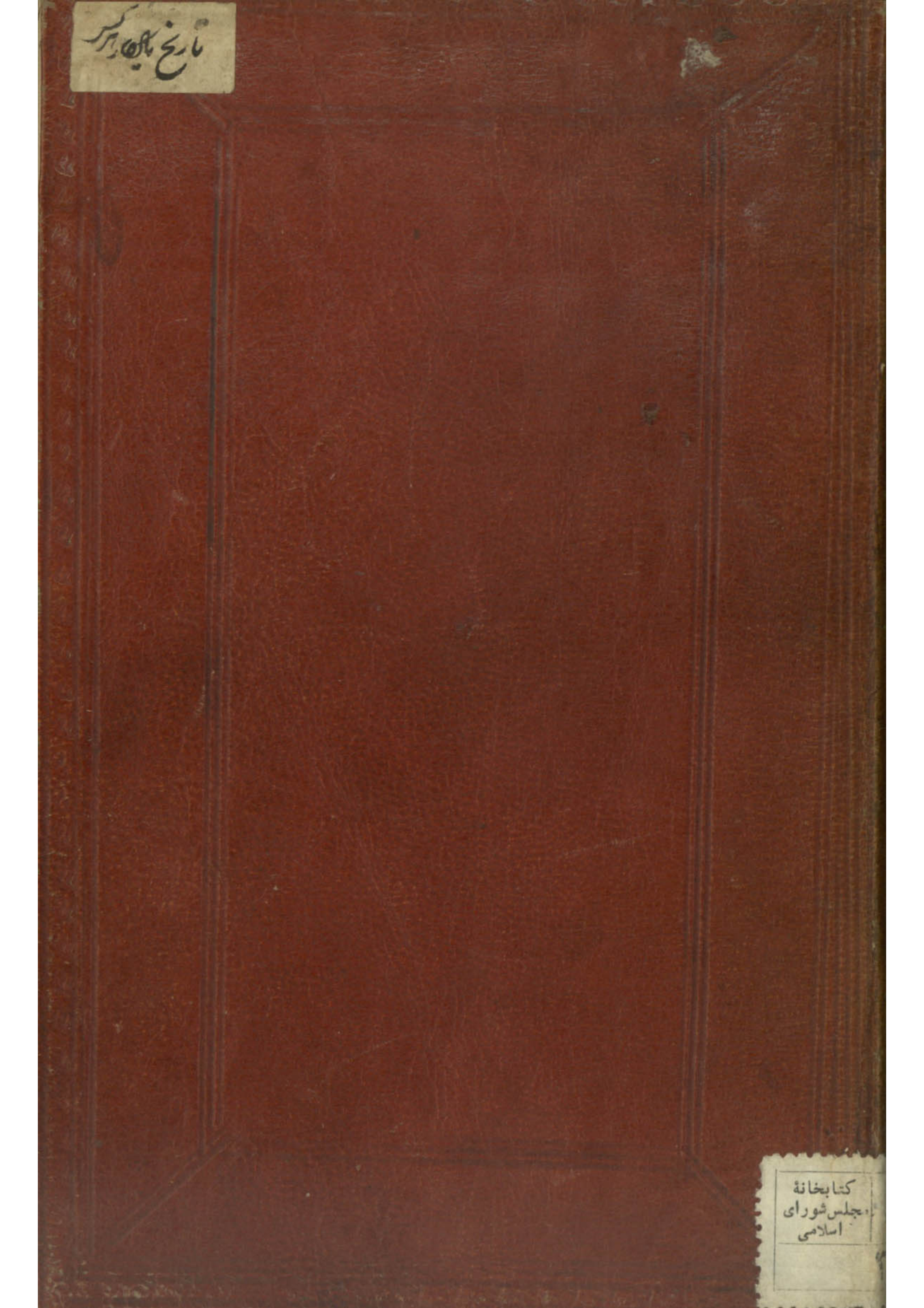
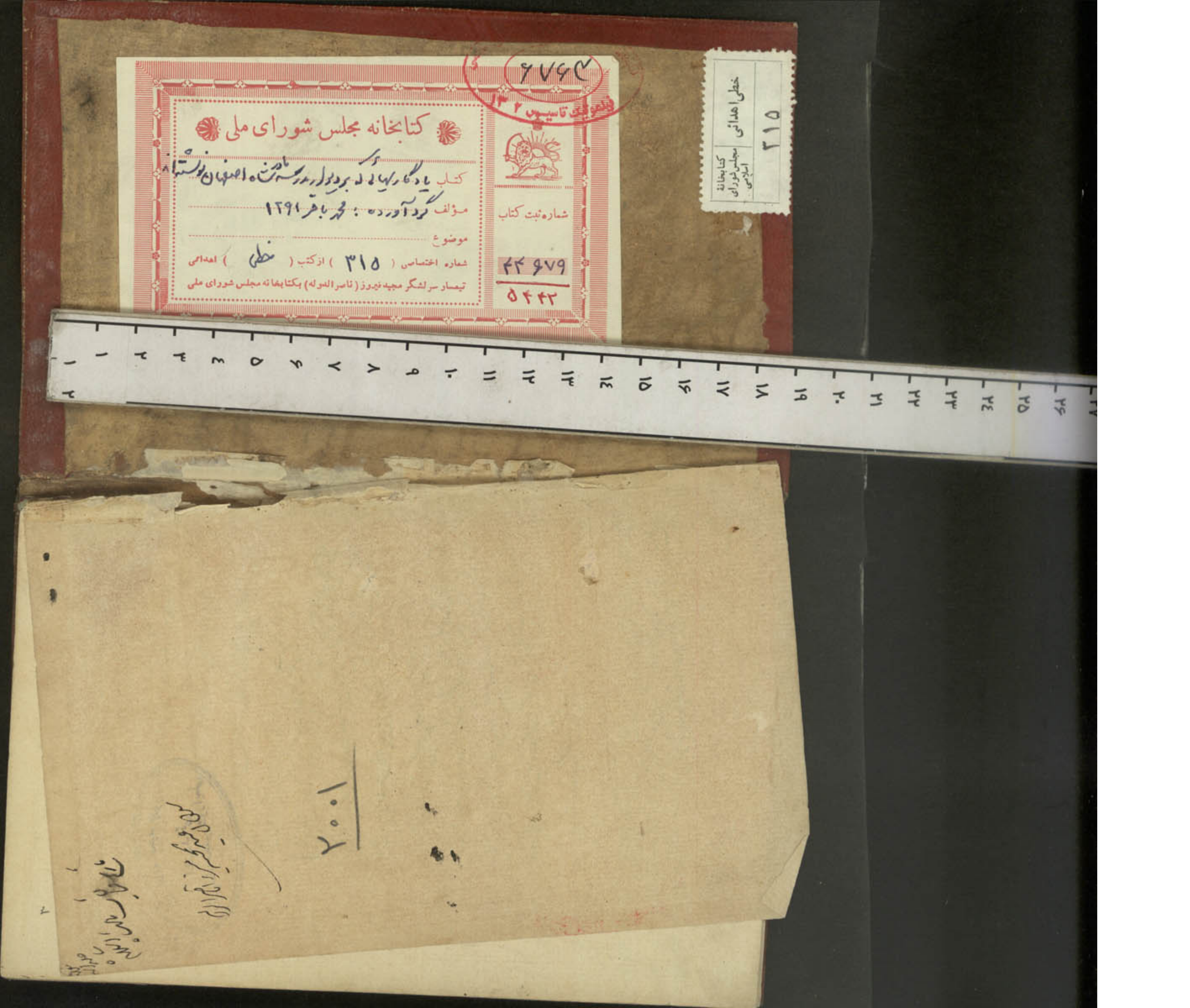
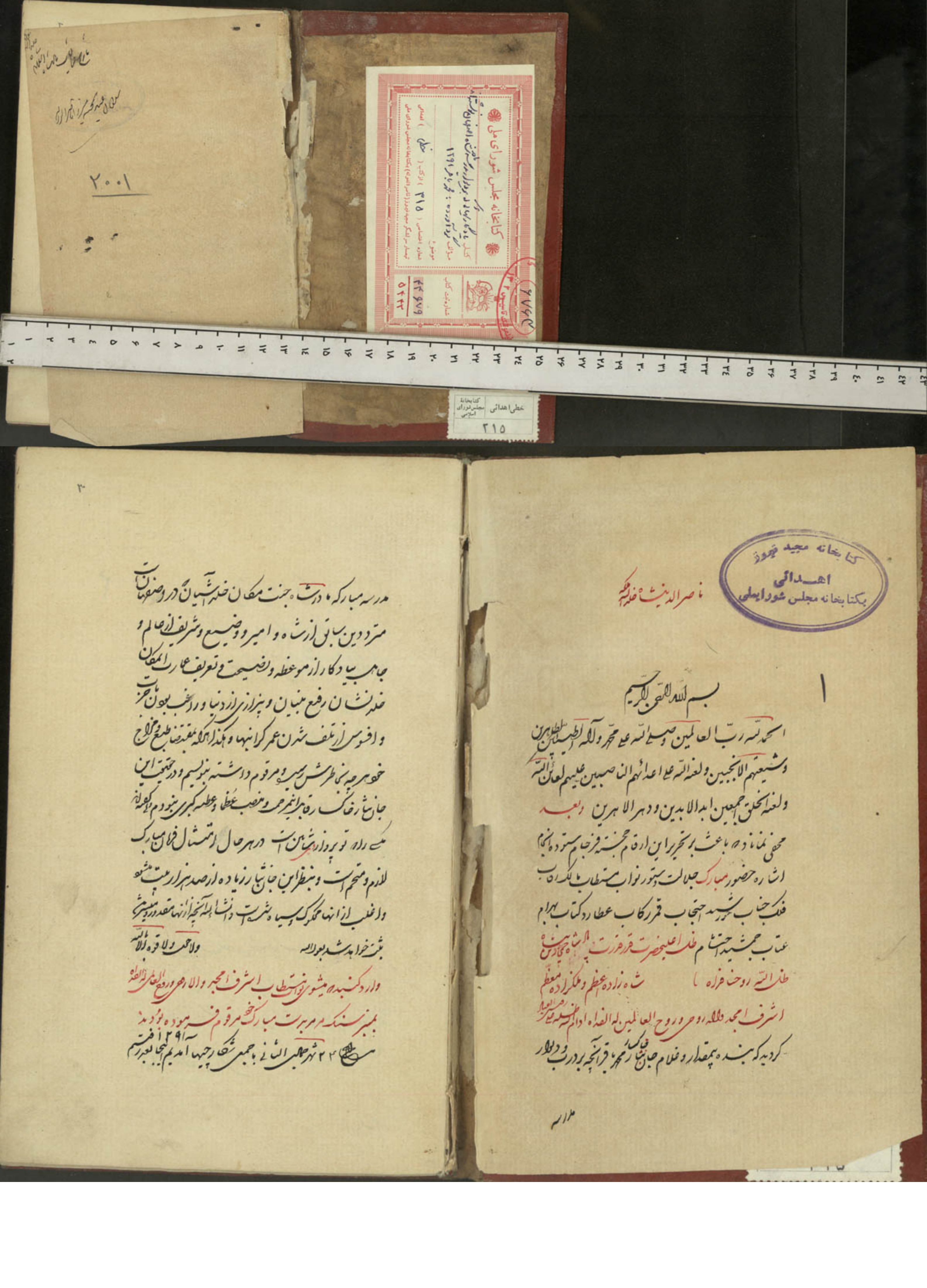


کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی


کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره اختصاصی (۳۱۵) ازکتب (خطی) اهدائی
تیمسار سرلشگر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۴۶۷۹
۵۴۴۳
۶۷۶۴
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی اهدائی
۳۱۵
۲۰۰۱



کتابخانه مجلس شورای ملی

۲۰۰۱

خطی اهدائی | کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۲۱۵

کتابخانه مجید موقر
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورای ملی

ناصرالدین شاه خلد الله ملکه

۱

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و شیعتهم الانجبین و لعنة الله علی اعدائهم الناصبین علیهم لعائن الله و لعنة الخلق اجمعین ابد الابدین و دهر الداهرین و بعد مخفی نماناد که باعث بر تحریر این ارقام خجسته فرجام سترده انجام اشاره حضور مبارک جلالت دستور نواب مستطاب ملک رکاب فلک جناب خورشید احتجاب قمر رکاب عطارد کتاب بهرام عتاب جمشید احتشام ملک اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه جم جاه دین پناه خلد الله روحنا فداه شاه زاده اعظم و ملکزاده معظم اشرف امجد ولله روحی و روح العالمین له الفداه ادام الله ظله علی رؤس العباد گردیده که بنده بیمقدار و غلام جان نثار کمتر در خصوص آنچه بر در و دیوار

مدارس

۳

مدرسه مبارکه ما در شاه جنت مکان خلد آشیان که در اصفهان است مستر دوین سابق از شاه و امیر و وضیع و شریف از عالم و جاهل بیادگار از موعظه و نصیحت و تعریف عمارت المکان خلد نشان رفیع بنیان و بیزاری از دنیا و راغب بودن بآخرت و افسوس از تلف شدن عمر گرانبها و هکذا آنچه که بمقتضای طبع و مزاج خود هرچه بخاطرش رسیده و مرقوم داشته بنویسم و در حقیقت این جان نثار خاک رکاب اثیر جمه و منصب عظما و عطیه کبری بنودم لاکه از مکس راره تو پرواز شاهین است در هر حال امتثال فرمان مبارک لازم و متحتم است و بنظر این جان نثار زیاده از صد هزار بیت میشود و اغلب از آنها محکوک و سیاه شده است و انشاء الله آنچه از آنها مقدور و میسر شود ثبت خواهد شد بعون الله و لا حول و لا قوة الا بالله

وارد گنبد ... مشهور نواب مستطاب اشرف امجد والا روحی و روح العالمین له الفداه بمنبر سنگ مرمر بخط مبارک مرقوم فرموده بودند

سنه ۲۴ شهر جمادی الثانی ۱۲۹۱ با جمعی شکار رفتیم آمدیم اینجا بعد رفتیم

ایضاً یقین دانم از فعال اشتر من غضب ناکی ٭ نمیدانم چه خواهی کرد
یا رب بکف خاکی ٭ خبرداری ای استخوان قفس ٭ که جان تو
مرغیست نامش نفس ٭ چه مرغ از قفس رفت و بگسست قید ٭ دیگر بر نگردد
بسعی تو صید ٭ نگهدار فرصت که عالم دمی است ٭ دمی پیش دانا
به از عالمیست ٭ کاتب الحروف محمد اصفهانی یوم اربعا بیستم شهر شوال المکرم ۱۲۱۱

در وقتی از اوقات در رکاب همایون پادشاه جمجاه دین پناه ناصرالدین شاه
خلدالله ملکه وارد این مدرسه شدم یک مدرسه دیگر در شهر معظم ارض اقدس
از بناهای جد حقیر عباسقلی خان شاملو است حقیر بهتر از آن مدرسه در ایران ندیده
بودم الحق که این مدرسه را دیدم بهتر و خوبتر دیدم با اینکه هر دو در کمال خوبی ساخته شده
وکاری که استادهای این بمراتب از آن بهتر است خدا بیامرزد جمیع بانیان
خیر را بخصوص شاه جنت مکان شاه عباس را در عهد سلطنت آنها با چه داد
حقیر سبب رحمت میکند ثبت العبد حقیر حیدر قلی شاملو همراه ایضا در جاهای دیگر نوشته

بسم الله الرحمن الرحیم در زمان پادشاه جمجاه سلیمان بارگاه قبله عالم
روح العالمین فداه اعنی ناصرالدین شاه زاد الله عمره و دولته و اقباله

[illegible]

در رکاب همایون ۱۱

در رکاب والا مستطاب سرکار خداوندگار اجل افخم ولی النعم
امیر کبیر اتابک اعظم دام اجلاله وارد دارالسلطنه اصفهان گردیدیم
و ماها را در چهار باغ منزل دادند این دو کلمه را در آنجا یک آن بجهت
یادگار نوشتم یادگار ماند ٭ دارم دلی چه چشم حسودان ز غصه تنگ
جسمم ضعیف گشته چه پیلم در قفس ٭ راضی شدم به تنگی قبر و عذاب گور
از بسکه روزگار زنم کرده غصه تنگ ٭ شکوه نوشتن صورتی مرا از خداوند
عالم انشاالله هستیه خیری با رزدکه جان ما از زرگری خلاص شود
کتبه عبده المذنب الحقیر الفقیر هجری سنه شهر شوال ۱۲۱۱
و از ایضا نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم این نوشتم تا بماند یادگار
من نمانم خط بماند روزگار سنه شهر شوال المکرم ۱۲۰۹ ذی شوکت قهرمان
ظل اللهی آقا محمد خان برد در دارالسلطنه اصفهان دوازده نفر حاکم
و صاحب اختیار قرار داده بودند که هر یک پادشاه و قلاش روزگار بودند
و محمد حسینخان و باقرخان را از حکومت عزل فرمودند از یکصد هزار نفر
خلق فقیر اصفهان گذشت آنها را با زن و بچه و سیرت و عصمت نجات داد

[illegible]

نفر را گذاشت و همه را فراری نمودند و اصفهان را خراب نمودند
جناب اقدس الهی همت ... کننده اصفهان را خراب کردند
ایضاً در همانجا نوشته ای برادر از آموختن ننگ مدار و وقت مرگ را
یاد آر نفس را مراد مده بسیار خوابیده نادان از زنده مشمر
بزاهد جاهل اعتقاد مدار از دشمن خرد رو حذر کن از نادان مغرور
اجتناب نما ناشنیده و نادیده مگوی در راستی که بر دروغ ماند مبالغه منمای
بکار ناسنجیده هوا مشمر با ناشناخت همسفر مشو و از ناکیسه وام مخواه
و بدین دوازده نصیحت عمل نما حرره عبد المذنب محمد حسن ملا ... صد
اصفهانی مسکن فی سنه ۱۲۹۰ الثمان و ... از ناصر بن ابی نصر ... دارم
ایضاً دیده شد در اینجا که آورده اند که از پادشاهان سلطانی را نصیحت کرد که رعیت تو
توانگرانند و تو پادشاه توانگرانی پس اگر مال از رعیت بظلم بستانی
محتاج شوند و آنزمان پادشاه محتاجان باشی پس تفکر کن که کدام بهتر است
ایضاً دیده شد که نوشته بود پادشاهی را گفتند که مال از رعیت بستان
و در خزانه نه گفت خزانه به از رعیت نیست هر گاه بخواهم از آن خزانه بردارم الله

ایضاً

ایضاً مرقوم داشته بودند اینچنین کلمه بتاریخ یازدهم شهر محرم الحرام در جائیکه
از آن سخت‌تر نبود قلمی گردید امید از جناب احدیت جل شأنه
که این مستغرق جمیع معاصی را از کرم و رحمت خود و بحق خون ناحق
ریخته مظلوم کربلا و خمسه آل عبا ببخشد آمین یا رب العالمین خداوند
عالم و مصور بنی آدم پدر و مادر این شخص را بیامرزد که بگوید خدا بیامرزد
کاتب و خودش را بیامرزد کتبه حقیر الفقیر صادق محمد طاهر ۱۲۹۰
ایضاً دنیا پوچ و مطالب دنیا پوچ پر مغز بود ولیک در چشم لوچ
کوشش تو کرامت در نهر سوداهات از کوشش حسن و کوشش کوچ کوچ
بتاریخ یوم سه شنبه ۱۲ شهر شوال المکرم اتفاق با حضرات ملا محمد عطار
و ملا زین العابدین و ملا حسن و عبد الوارد این مکان بهشت نشان
گردیدیم و بسی گلستان را دعا کردیم و یادی از احباب او خویش نمودیم خدا را
بحق پنج آل عبا قسم میدهیم که رفع احوال او بهتر شود در این چند کلمه
یادگاری قلمی شد ۱۲۹۰ ایضاً دیده شد در همانجا بتاریخ ۲ ماه رجب ۱۲۹۰
از جهه کیوان شکوه قبله عالم ناصر الدین شاه قاجار روحنا فداه

از دار الخلافه طهران بیرون آمده منزل بمنزل تا دار السلطنه قزوین
یازده روز اطراق کردند در قزوین و روز دوازدهم اردوی کیوان شکوه
کوچ کرده از راه ساوه آمده باشتیان و سه روز در آشتیان اطراق
کرده و یک فرسخ پیشتر رفتیم خداوند عالم قبله عالم پیری گرفت
واز انجا کوچ کردند در سلطان آباد و پنج روز در انجا اطراق کردند و
کوچ کردند آمدند بروجرد دوازده روز در بروجرد ماندند و چهار
نفر را کشتند و کوچ کردند در چمن علی آباد پنج روز اطراق کردند از راه
مبارک کوچ کرده آمده بکمره و از کمره آمده بگلپایگان از آنجا آمده بخوانسار
و در خوانسار یکنفر را طناب انداختند و سه نفر را گوش بریدند و شانزده
خانه از اهل خوانسار را آتش زدند و کوچ کردند آمدند در چمن گهنیز و پنج روز
اطراق کردند و روز چهار فرسخ و سه فرسخ آمدند اصفهان ب[illegible] ۱۵
شهر رمضان المبارک وارد اصفهان شدند و بسیار در این سفر خوش
گذشت و بنده کمترین با دو نفر پسر عمو یکی احمد بیگ و یکی اسد الله
رفاقت کردیم و سه نفر یکجا در داشتیم تا قزوین بسیار خوش گذشت و قزوین

هر گاه

هشت تومان قرض کردیم باز همه جا خوش گذشت به سلطان آباد دیگر در سلطان آباد
بودیم و مرخص شدیم در بهمن بقبله عالم رسیدیم یک منزلی بروجرد
وارد بروجرد شدیم قبله عالم در بروجرد تشریف داشتند ما هم در
خانه کربلا کاظم جهان بودیم بسیار خوش گذشت و در علی آباد بسیار خوش گذشت
و بعد از ان همه را بقرض و شمشیر و اسباب گلا [illegible] ما [illegible]
وجوی سیر خوردند نه خودمان فهمیدیم چه بکنیم خداوند عالم از برای
کل برادران وسیله خیری بسازد از تصدق سر انها از برای ما
سه چهار نفر خداوند از امقربان درگاه است قسم میدهم ما را نجات
زده پیش علیا سلطان مغفرت کاتب الحروف محمد باقر ولد قربانعلی سنه ۱۲۹
و هم در انجا نکته شد نوشته بود عبا به طاهر که بجهت خراسان آمد
و در بهشت بود نزول نموده بعد از یک ساعت فرمود هر کس در شهر مانده باشد
ما را نه پرسیده باشد گفتند که اهالی و رسمی داشته شما را پرسیده
الا دو نفر هر یک در گوشه نشسته و چه از شهر این ولی بسته
واز غوغای خلق باز رسته و بسودای ذکر حق در پیوسته اند شعر

۵

معتکفان حرم کبریا ✿ شسته از دل صورت کبر و ریا ✿ خیمه نهد و
کون و مکان در نظر ✿ [illegible] نه و هر دو جهان زیر پر ✿ مملکت شه و
نوبت شاهی زده ✿ تخت در ایوان الهی زده ✿ عبدالله پسر سید
در این حکایت کتب بند کفتند احمد بن حرب و محمد اسلم طوسی علمای
ربانی الله و بدرگاه سلاطین تردد نمی نمایند گفت اگر ایشان
نزد ما نیایند ما بسلام ایشان رویم سوار شده و نزد احمد بن
حرب آمد که دیده رسید عبدالله طاهر احمد را مجال قرار نشد
عبدالله نزد وی رفت احمد بر پای خواست و امد تا سر در پیش افکنده
بایستاد عبدالله نیز بر پای استاده بود احمد سر برآورد و در او نگریست
بعد گفت ای پسر طاهر شنیده بودم که مرد نیکو روئی و خوش منظر حالا
می بینم که از آن خوبتری که شنیده بودم اکنون این روی نیکو را بفرمان
خدا زشت مساز پس روی بقبله دعا آورد و نماز در پیوست عبدالله
گریان گریان از خانه وی بیرون آمد و بخانه محمد اسلم رفت او را
بار ندادند هر چند جهد کرد سود نداشت گفتند صبر بکن تا روز

آدینه

آدینه وی از خانه بیرون آید بجهت نماز جمعه شاید که ملاقات واقع شود
عبدالله روز جمعه بیامد بر سر کوچه بایستاد شیخ چون بجهت نماز بیرون
آمد دید که سواران ایستاده اند همانجا توقف نمود عبدالله از اسب
فرود آمد پیش رفت و سلام کرد شیخ پرسید که چه کسی و چه کار داری
گفت عبدالله طاهرم و بزیارت شما آمده ام شیخ گفت ترا با من
چه کار و مرا با تو چه گفتار پس روی به نماز آورد و در وی ننگریست
عبدالله پیش آمد روی بر خاک قدم وی نهاد و مناجات کرد
الهی این مرد برضای تو مرا بجهت دشمن میدارد و من برضای تو او را
که بنده نیک است دوست میدارم بحرمت این دشمنی و این دوستی برای
توست که این بنده بد را در کار آن بنده نیک کن هاتفی آواز دا
داد که سر بردار که کناهان ترا در کار طاعت او کردیم

اگرچه ما بدان زور کاریم ولیکن نیکوان را دوست داریم
چه باشد ما بدان را در قیامت به نیکان بخشند از راه کرامت

ای برادران خوب را باید دوست نه خوب ما را که خود را در ظلام

6

بکشد علما و زهاد درسخنه کن حب دنیا او را دمی فارغ نگذارد هست
چنین کسی خداپرستی نیست بلکه بت پرستی و شیطان پرستی است و
چه بسیاری از مؤمنین علما را قدح میکنند دنیا بر بسیاری از مردم
مخفی است نمیدانند با گدای سر کوچه هیچ ندارد و محب دنیا و اهل
دنیاست با کسی که صاحب کرورهاست زاهد دنیا نیست یوسف
پیغمبر پادشاه بود با وجود پادشاهی پیغمبر خدا بود ای برادران بگوئید ببینیم
آیا زاهد در دنیا بود یا اهل دنیا داود پیغمبر با وجود پادشاهی آیا میگوئید
راغب در دنیا بود یا زاهد در دنیا سلیمان پیغمبر بود و چنان پادشاهی
داشت که احدی نداشت و پادشاهی نداشت آیا راغب در دنیا بود یا معرض
از دنیا موسی علی نبینا سلطنت داشت قشون کشی میکرد آیا میگوئید از اهل
در دنیا بود و دنیا را اهمیت میداشت پس به پیری و کچلی نیست مبادا
برادران زهد را در رختهای پاره پاره بدانید در عمامه شل که بگردنش
افتاده باشد بطوریکه هرکس که دیدان سر و کله و عمامه گفت کا عزای اوست
اولاد آدم است تحت الحنکش که میکشید شال کمرش توی دست و پایش افتاده

بگوئید

١٣

بگوئید این چه قدر مرد زاهدیست نه والله زاهد نیست چه بسیار از مردم
که این را دام خود قرار داده اند روی دام خاک میریزند
خاک میریزند که مرغ بیچاره دام نه بینند و بیاید به نشیند و به دام
افتد هم چنین این رختهای کهنه پاره پاره را دام خود قرار داده اند
که بیایند صاحبان دولت بر این ببینند و بر این ترحم کنند
وظیفهها بدهند جایزهها بدهند تکریمش کنند بگوئید آقا زاهد است
آقا عابد است پس برادران مبادا زهد را ایمان را لکن در این
بدانید که تسبیحی دانه درشت در دست بگیرید و ذکر شفوی کنید
و هی لبها را بهم زنید کا میگوید علی امم ممن معک و علی امم سنمتعهم
چنانچه زاهدنماها میخوانند در مجلس دایم لبهاشان برهم میخورد بدانیم
این چه طور ذکر است همین تسبیحها را میگردانند و لبها را برهم میزنند
مبادا که شما خیال کنید این زاهد در دنیا و راغب آخرت است
یا خیال کنید آنکسی که مثل سلیمان بر سریر سلطنت نشسته است
آن راغب بدنیاست نه والله زاهد در دنیا آنکس است که از حرام

[illegible]

دنیا بکلی اجتناب کرده از شبهات دنیا مهما امکن اجتناب
میکنند از مکروهات دنیا مهما امکن اجتناب میکنند از فرایض
الهی تجاوز نمیکنند حقوق اللهی را مهما امکن بجا می آورند حلال
خدا مقدر کرده پول براتش رسیده امثال ملکش ده هزار من گندم
کرده خدا داده چه تکبر ورزد و انکه حدود خدا را بانی
سلطنت بانجام میرساند حالا کی می اید یک عبای نو بمن میدهد من بپوشم
و باید زاهد باشم منفعت رسیده چکار ریش کنم نپوشم مردم بگویند
آقا زاهد است و عبای شره شره اش بکنم اینها حرفت اینها گدا است
ب گدائی و گدائی میکنند و راغب ترست بر دنیا از اغنیا دلیلش انکه
صد دینار از حرام اگر گیرش بیاید از هر راهی گیرش بیاید میگیرد
دنیا را همین مال بدانید آدم پست همتی میخواهد طالب مال باشد طالبان
دنیا مثل همان هستند جمع مال دنیا را برای عزت و آبرو میخواهند
دنیاشان را جمیعا صرف میکنند مثل انکه بروان بالا بالا بنشینند بما نازد
میخواهد این پست همت است که راضی میشود بخشش هر چند صد دینار را هم باد

بدهند اهل دنیا کسی است که از حرام اجتناب نمیکند از مکروهات
اجتناب نمیکنند از شبهات اجتناب نمیکنند و انکه اینطور نیست
اهل دنیا نیست اگر چه مال بسیار داشته باشد دیده ایم جماعتی را صاحب
مال بسیار اند لکن هر طوری که اگر گیرشان بیاید بمحض شبهه از او اعراض
میکنند بمکانی راه احتمال میدهد که اگر بجا روند دین شان تلف میشود
نمیروند بر فرشی که اگر بران بنشینند احتمال میدهد دین شان
نقصی پیدا میکند نمی نشینند با کسی که احتمال میدهند ضرر بدینشان
داشته باشد نمی نشینند نگاه بکسی که احتمال ضرر دینی در ان بدهند
معاشرت با او نمی کنند ولیکن از انطرف چه بسیار زاهد عابد هستند
که می بینی عصای آبنوسی در دست عمامه مغولی بر سر ردای
نازک بر دوشش گامهای کوچک کوچک بر میدارد لاحول ولا قوة
الا بالله میگوید از انطرف زن مردم را می برد مال مردم را
میبرد اشک چشم یتیمان میگیرد و افشره میکند گوشته جگر
بیوه زنان را کباب میکند از هیچ معصیتی مضایقه ندارد دلش

می‌بینی بلا حول ولا قوة الا بالله حالت تقوی و زهد پس
برادران چشم خود را باز کنید و کور مخورید خیال نکنید که هر
که لنگی دارد و سر و کلاه دارد و سر و کلاهش سبز و کلفت آدم معنوی است او
طالب دنیا است و اهل دنیا است و آنکه آدم از دیدنش تهوعش
میگیرد دیگر همه این چه مرد خوبی است بگویید اینهم در خدا است می‌بینم
بیشتر این بزرگان و حکام و صاحب منصبان که طالب قاذورات
هر جا یک آدم چرک کثیف کجی دیدند میگویند آه الله اهلی است
باید این را تعظیم و تکریم کرد هر کس که پاک و پاکیزه و شسته و رو رفته است
میگویند این اهل دنیا است خاصه در طهران که بسیار دیده ام بار
از بسکه در زمانه یک اهل دلی نیست   اظهار درد خویش بدیوار میکنم
بسیار دردار نفسی شد برادران ایمانی و بزرگان خداوند
بخشید بیدار خداوند همه چشم بینا و عقل سلیم مرحمت فرماید حرره محمد
جعفر بن محمد کریم دعا گوئی اهل آنچه در مدت عمر خود از خدمت
۱۲۸۴
علمای حقه یافته بودم در این یادگار گذاردم التماس دعا از کل برادران دارم

دراز

در طرف دست چپ محراب نبشته شده

در یوم سه شنبه غره ذیقعده الحرام با دل تنگ تمام وارد این مکان شریف
گردیدم خداوند عالم امورات جمیع مسلمانان را انجام دهد خواهش دارم
بر وفق شرع درست نماید و از صدقه سر جمیع مسلمانان امورات کمترین را هم
از بسکه در زمانه یک اهل دلی نیست   اظهار درد خویش بدیوار میکنم
یادگار کمترین خلق الله حسن ولد علیرضای هرندی الاصفهانی تحریر شد

بس بگردید و بگردد روزگار   دل بدین دنیا نبندد هوشیار
آنکه در شهنامه ها آورده اند   رستم و روئین تن اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملک   کز بسی خلق است دنیا یادگار
آنکه وقتی نطفه بودی در رحم   وقت دیگر طفل گشتی شیرخوار
همچنین بالا گرفتی تا بلوغ   سرو بالائی شدی سیمین عذار
هم چنین تا مرد نام آور شدی   فارس میدان و مرد کارزار
آنچه دیدی بر قرار خود نماند   آنچه بینی هم نماند بر قرار
گل بخواهد چید بی شک باغبان   ورنه چیند خود فرو ریزد ز بار

۹

گنج خواهی در طلب رنجی ببر / خرمنی می‌بایدت تخمی بکار

سالی دیگر را که میداند حساب / تا کجا برد آنکه با ما بود پار

گر بماند نام نیک از آدمی / به کز آن ماند سرای زرنگار

نشکند عهد من الا سنگدل / نشنود قول من الا بختیار

در خدمت مطاع معظم و صاحب کرم جناب تقدس القاب فضیلت
اکتساب مبادی آداب علام الطایفه البرکات طی ملا عبد الکریم
فارسی وارد این مکان خلد آشیان گردیدم والحق از وضع عمارات
و بنای این مکان نهایت فرح و انبساط رخ نمود خداوند رحمان
این ولایت را هدایت فرماید در کوشش و آبادی این مکان باشند
نوشت بخط حقیر فقیر بنده عاصی درگاه رب جلیل آقا خلف مرحمت و غفران
پناه اسدالله خان برکشاطی از خانه زاده از خانه زادهای نواب
مستطاب فلک جناب دارای دربان قیصر پاسبان فرمانفرمای
فارس قلمی شد امید از الطاف و رحمت ایزد متعال چنان است
که والدین و اقارب و منسوب این بنده روسیاه را غریق رحمت فرماید

امید

امید که تیر دعای این خسته روسیاه بهدف اجابت مقرون
گردد بحق الحق و نبی مطلق ایام بکام باد برب العباد   ایضاً
وارد گنبد مشوی دشت چهار شاه نشین

بتاریخ یکشنبه چهارم شهر شعبان المعظم وارد این مکان بهشت
نشان شدم و نهایت سیه ما غیر اهم داشتم و از پی آزار مسلمانان
ما را از شهر بیرون و یکنفر سرباز هم همراه من کرده بقصد خود را راضی
نکردم و آزار مسلمانان کرده باشم و سرباز همدانی هم بعد او را روانه کردم
و خود آمدم در این مکان این یادگار را نوشتم خداوند بزرگان را از عطا
مهربان فرماید   ایضاً وارد گنبد مشوی دشت چپ در ایوان قبل از گنبد

برادران ای برادران ه لذت دنیا کسی نبرد   خوردش خورد و خورانید
و هم خورد   هر آن شخص که بر مالش گره زد خوردش مرد و زنش با دیگری زد

کتبه العبد حاجی سلیمان ابن مرحوم علی اکبر للهبانی باتفاق حاجی سید کاظم
تاجر ولد مرحوم حاجی ابراهیم قزوینی وارد این مکان شریف شدیم
و آنچند کلمه بجهة یادگاری قلمی شد امیدوار هر یک از دوستان و شیعیان

۱۰ امیر المؤمنین صلوات الله علیه مطالعه نمایند این روسیاه را به دعای خیر
یادآوری فرمایند فی غره شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۱۱ ایضا در همانجا وارد گردیده وارد کننده
بتاریخ یوم پنجشنبه دهم شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۲۱۱ کمترین خلق الله محمد رحیم
ولد مرحوم میرزا احمد با قرمفیتی چهار محال وارد آن مکان شریف شدم
مستدعی آنکه هر یک از برادران که وارد شوند و مطالعه فرمایند این
روسیاه گناهکار را به دعای خیر یاد فرمایند رحمة الله ضایع نگردد
خوش گلشنی است حیف که گلچین روزگار
فرصت نمیدهد که تماشا کند کسی

ایضا در همانجا وارد گنبد شدم طرف دست راست شاه نشین

در هنگامی که خواهش ظاهری و باطنی در حقیر بحد بلوغ رسیده بجای مسجد و مدرسه
شدم اتفاق وارد آن مکان شریف در خدمت همگنان مشرف گردیدم جناب
اقدس الهی آن زمان حفظ از شر شیطان و قطاع الطریق ما یرالعبد محمد رضا
سنه ۱۸ شهر شوال المکرم سنه ۱۲۱۲ ایضا در همانجا نشسته بود این یادگار
سید علی ولد ارجمند سلاله الانجاب والعظام حاج احمد بن الشریف حاجی سلمه
هاشم بتاریخ سه شنبه عید قربان دهم ذیحجه الحرام نوشته باشد به اتفاق اخوی

کرام

۱ کرام سید احمد وارد این مکان شریف شدیم و نماز کردیم و این کلمه بجهة
یادگاری قلمی شد ۱۲۱۱ در اصل گنبد در شاه نشین نوشته بجهة
ایه دوستان و ایمو الیت این کلمه برسم یادگاری در این مکان
شریف قلمی شد در هنگام افسردگی و دلتنگی دانسته باشید ما هر که
با همگان لاف هستی اظهار میکند خرابیده هشتی است پیدا از مستی
خداوند مطلع و دانا است خدمت کردن بر مردمان دانا و خردمند
خوب است باید همیشه شیوه دانایان این باشد که مردمان پاک طینت
راه بروند نه بانکه همیشه خیال شیطانی و حب دنیا در ضمیرشان
ثابت و برقرار که همه شما عبد بید آزاد نیستید باید بفرمایش حضرت
باری تعالی راه روید با همگان او فرموده نه با همه نفس تو خواهش دارد مکر
خیال بند که نزاری و آزاد هستی و نوکر نفست هستی اگر چنین پس
مشرک باقی حقیقی خود در حق تعالی باشد مثنوی و میفرماید در قرآن
ان الله یغفر الذنوب جمیعا الا الشرک باری اگر همنشین تو و بالکه
راه میروی بد اصل باشد و شیطان در سینه او تخم گذارده جوجه

۱۱ نموده باشد خودش هیکلی است که شیطان در او جا گرفته و کارهای
او جمیع کار شیطان شده زبانش زبان انسان نیست دروغ
میگوید از او و زبان انسان نباید دروغ بگوید و دست و پا و جمیع
جوارح و اعضای بتصرف شیطان درآمده از چشمش شیطانست که
نظر بنامحرمان میکند از دستش شیطانست که کم میفروشد
و دزدی میکند از پایش شیطانست که براهای باطل میرود [illegible]
غرض چنین بی اصل و بی تدینی دین شما را خراب خواهد
کرد با چنین کسی زنهار زنهار راه مروید با کسی که آقای شما
فرموده راه روید نصیحت حکیمانه همین است والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
بتاریخ غره شهر جمادی الثانی کتبه ابن مهدی محسن ۱۲۱۱ الضعیف در گنبد
یادگار ابوالقاسم ابن سید علی خوراسانی یوم پنجشنبه
شهر جمادی الاول ۱۲۸۸ باتفاق محمودخان ملا محمدعلی و کرار محمد
جای ما گرفته والا ما را از صراط اسمارودی وارد این مکان
شده فدا و خراب و عصر خیال تخت فولاد رفتن و نشاندن

اللهم

اللهم وفق جمیع عبادک بطاعتک والاجتناب عن معاصیک
محزون رفتند در آب سرد فقیر عاصی از قلمدان محمودخان ابن حاجی علی
کلمه یادآوری دعای خیر خوانندهای مابعد را مرقوم داشتم اللهم اغفر لی
ولوالدی و لجمیع المحبین والمطیعین علی بن ابیطالب و اولاد طاهرین سلام الله
علیه و علیهم اجمعین فوق ارض در اصفهان گنبد تحریر شده بود
بتاریخ ۱۸ شهر شعبان المعظم ۱۲۲۱ احقر خلق الله ارضی عبدالرحیم
باتفاق عالیحضرات مخادیم کرام عبدالصمد و ملا علینقی وارد این مکان
گردیدیم در نهایت کدورت و چه دماغی این چند کلمه قلمی گردید امید
از جناب اقدس الهی آرامی و شفای جمیع بلاد شیعیان علی
ابن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه عطا فرماید و ما روسیاهان را بیامرزد
وارد دیوان چه گنبد دست چه کرده

دارم گنهی بیشتر از دانه شند | بازار تمام بت پرستان شکنند
بار گنهم اگر به میزان سنجند | ترسم که بزور حشر میزان شکنند

یادگار اقل احقر آقا علی محمد خلف مرحوم ملا علی همدانی چهارشنبه شهر محرم

١٢ المعظم ۹ ۱۲ دراصل گنبد در دست چپ محراب تحریر یافته

بگو بخضر بخر مرگ دوستان دهران دگرچه لذت ازاین عمر جاودان بردی

بتاریخ یوم السبت بیست وششم شهر رجب المرجب ۱۲۲ کمترین ابن محمد کاظم درویش

ابراهیم بهبهانی باتفاق حاج اکبر ابن حاجی میر محمد شفیع ولد مرحوم میر محمد

شریف بهبهانی ومیر سید علی ابن مرحوم مغفور جنت مکان سید عبدالله بحرانی

اصلا ساکن قصبه بهبهان وارد این مکان بهشت آیین گردیدیم التماس دعا

از جمیع مؤمنان وشیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام داریم انشاء الله

مطالب دنیوی واخروی داعی خواننده را خداوند بلادفعه بخیر گرداند بحق النبی العالی

اول دفتر بنام ایزد دانا / صانع پروردگار حی توانا

اکبر واعظم خدای عالم وآدم / صورت خوب آفرید وسیرت زیبا

از در بخشندگی وبنده نوازی / مرغ هوا را نصیب وماهی دریا

روزی خود میخورند منعم ودرویش / قسمت خود میبرند پشه وعنقا

حاجت موری بعلم غیب بداند / در بن چاهی بزیر صخره صما

جانور از نطفه میکند شکر از نی / برگ تر از چوب خشک چشمه ز خارا

یا رضا

بار خدایا مهیمنی ومدبر / وز همه عیبی منزهی ومبرا

از همه کان بی نیاز وبر همه مشفق / وز همه عالم نهان وبر همه پیدا

پرتو نور سرادقات جلالت / از عظمت ماورای فکرت دانا

ما نتوانیم شکر حمد تو گفتن / با همه کروبیان عالم بالا

سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت / ورنه کمالات وهم کی رسد آنجا

یادگار راقم الاحقر العباد ابوالقاسم ابن مرحمت وغفران پناه

جنت ورضوان آرامگاه ملا عبدالکریم تاجر اصفهانی الشهیر بیزدی بتاریخ

سه شنبه یازدهم شهر ربیع المولود ۱۲۹۳ من الهجرة النبویه باتفاق

مشفق مکرم معظم عالیشان ملا محمد اسمعیل ولد مرحمت پناه ملا محمد جان

برادر ملا علی ولد مرحوم مغفور ملا عبدالله صبح را از قمشه سر پهلی

چهارباغ ودر سر پلها جای همه دوستان جای همه دوستان خالی قدری

خربوزه گرمک وطالبی صرف شد بعد از آن برگشتیم در این مکان شریف

نان وبریان وکباب صرف کردیم وحال که ساعت از ظهر گذشته است

بنای خراب داریم تا خدا چه خواهد والسلام این نوشتم تا بماند یادگار

خود نمانم خط بماند روزگار

۱۴

بتاریخ بیست هشتم شهر ذی قعده الحرام وارد این خانه مقدس کردیم با صد هزار
غم والدوه وسی و سه صنف در اینجا حضور داشتند خداوند از تربت
آل عبا صلوات الله علیهم قسم میدهم که خلق را یک برکتی در کسب و کار
آنها بده و از تصدق آنها جماعت سا غری که زوسرا جا و از صدقه
سرآنها کمتر زکاظم بن لاسی والد مرحوم لا محسن ۱۳۰۴ بزاز در یوم سه شنبه
در خدمت جناب ارشیع مکانان میرزا محمد هاشم و میرزا محمد رضا
و صاحب خودم میرزا عبد الوهاب جکسه دراین مکان شریف
با جمعی دوستان و رفیقان آمدیم و این چند کلمه را بجهة یادگار نوشتم اگر چنانکه
بعد از وفات ماکسی از مادیم تشریف بیاورند در این مکان فاتحه
ما را یاد نمایند العبد الحقیر الفقیر المسکین محمد صادق بن حاجی محمد
امید دارم هر کس که این بخواند و فا بخواند لعنت خدا گرفتار نشود
بتاریخ سه شنبه ۱۶ شهر رمضان المبارک ۱۳۳۲ یادگار محمد تقی
دنی زاده آمین ها مت ۳۰ اگر سر بخشید صورت نزاع
افسوس که مرگ بیخبر می آید سیاه نه چه پر شود بسر می آید

وارد ابطن

دوازده دیوان که مثنوی در حرف دست چه در شاه نشین نوشته بود
چون رسیدم در این خجسته مقام گفتم ای ذو الجلال والاکرام
رحمت ایزدی بر آنکس باد کین عمارت بسعی کرد تمام
ما همه بر بنای دنیی منزل ما پر خون بود از زمانه دایم دل ما
از اول آفرینش استاد ازل گویا که ز غم سرشته خاک و گل ما
کمترین جهدی ولد لا منده علی بتاریخ یوم دوشنبه ۱۰ شهر ربیع الآخر
این دو کلمه بخاطرم رسید اینجا در همان مکان دوستان در کوستان
چون عزم گلچیدن کنند اول ز یاران در رفتاد یاد کنند
بتاریخ دهم شهر ذی حجه الحرام ۱۲۱۴ که عید قربان بود به اتفاق عالیحضرات
لا محمد صادق و لا محمد غدیر وارد این مکان شریف شدیم امید که جز را
بر عای خیر یاد نمایند یادگار رقم سادات سید علی ولد از جهند
خیر الحاج حاجی سید هاشم اینجا جهان جام فلک ساقی اجل می
خلایق باده نوش حمد وی خلاصی نیست اصلا هیچ کس را
از این جام و از این می از تاریخ بیست هشتم شهر جمادی الاخر ۱۱۹۸

۱۴

در همان کاشانه بوده بودیم بهم جمع رفیقان چند چون عقد جواهر
همه با هم پیوند ناگاه فلک رشته این عقد گسیخته پراکنده
ما را به دیاری افکند یادگار عاصی درگاه لم یزلی ابوالقاسم جابر
محمد علی شهیر بعبد الله اللهم اغفر و لوالدیه بحق خمسة النجباء صلوات الله
علیهم اجمعین ۴ شهر صفر المظفر ۱۲۲۵ یادگار کمترین خلق الله بابا دی
ابن مرحوم ملا رجب علی علاقه بند بتاریخ شهر جمادی الثانی ۱۱۲۴
باتفاق عالیحضرات رفیعة الدرجات صاحبان ملا محمد شجاع
و ملا محمد حسن و اخوی لم زاده این مکان شریف شدیم در نهایت
هم و غم پای پوها رغبت نبان بهم رسانیدیم قرّی قانی
خنجر خشک شده و قری کو شسته آفتاب پخته نوشش جان کردیم
جای دشمنان خالی انگار در یوم سه شنبه شانزدهم ماه مبارک
صدر اعظم کاشانه ملا میرزا صادق تشریف آورده بودند حضرات
میرزا ملا کلا همراه ایشان آخوند در مدرسه منزل کهنه بودند عالیشانان
صاحبان میرزا عبد الوهاب و میرزا سید علی در همین مکان نشسته

بودند

بودند شخصی انگور خورده بود قی نمود بود شخصی هم تکذیب او کرده بود
هرزه خوانده شد شخصی بد با بخل میگفت از گفته او
نمیخراشیم ما نیک او بخل گوئیم تا هر سه دروغ گفته باشیم والسلام
نوشتم بر در و دیوار خانه / ندارم مسکن نشانه
اگر کوسکی در کی رفت / بگو بگذر بخت از دست زمانه
هر که خط مرا خراب کند / علی جگرش را کباب کند
ایضاً بتاریخ یکشنبه شهر ذی قعدة الحرام ۱۲۱۰ کمترین اسمعیل باتفاق عالیحضرت
ملا محمد جعفر وارد این مکان روح افزا گردیدیم این چند کلمه قلمی نمود
که هر بنده مؤمن نظر فرماید دعای خیر در حق حقیر کند که حسبة لله تعالی
بقصد زیارت صاحب این مسجد بگذارد کمترین خالق عبدالله اکشم
و بسلامت روانه مقصد خود گردم بحرمت محمد و آله الطاهرین او کلاه ان
ایها الناس هر کس که در غربت میرود ما را از دعا فراموش نکند که غریب را نشود

ای منحصه دهر شده جام سیم / کا بهر نزاع سنی و شیعه میم
گوینده جای تو به مذهب داری / صد شکر که سنی و نه شیعه نیم

15 سنگ باشی چشمت کور شود کمترین محمد رضای هراتی قلمی نمود شهر
ذیحجه الحرام ۱۱۶۱ یا رب برسالت رسول الثقلین
یا رب بغزا کننده بدر و حنین عصیان مرا دو نیم کن در عرصات
نیمی بحسن بخش و نیمی بحسین یادگار محمد مهدی ولد مرحوم ملا محمد جعفر ۱۲۴۲
با حالت سوختگی دماغ و پریشانی احوال با حالت مصیبت زدگی که پریشانی احوال
از مصیبت کسی علاوه آن متحیر بر احوال صاحب مصیبت باتفاق
رفیق حبیب و اخ اکرم و فلک الملوک امیر شاه ضعیف و بکاء از نزد رب
خاص الازمان عبد الله فرجه وارد این مکان گردیده این چند کلمه
تحریر یافت در یوم سه شنبه نوزدهم شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۶۳ الصاً
وارد ایوان جلو گنبد مسجد در مدرسه آن پیشتر در ایالت دار الشاه تکبیر
سال یوم پنجشنبه ۲۲ شهر جمادی الثانی من شهور ۱۲۹۳ کمترین سبکان
ابن حاجی عبد الرحیم همدانی الاصل نجفی المسکن محمد باقر باتفاق
عالیحضرات سامی مرتبات صاحبان کرام و مخادیم عظام
لا عبد الوهاب و محرومی لا محمد کاظم همدانی وارد این مکان
[illegible]
فیض

فیض اقران بهشت نشان کردیم جای جمیع احبا و دوستان
بسیار بسیار خالی و نمایان بود الصاً در همان شاه نشین دیوار
این نوشتم من بدین میدان های های گریه کن از بهر شاه
شاه عباسی که بود شش از کرم جمله خلق ان شاد بهار غم
یادگار خود بدست خود نوشت تا بماند چون نمانم بعد من
ایضاً پنبه آتش سمگر بستم برکوه برگردن او بماند و از ما نگه داشت
بتاریخ پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم باتفاق میرزا ابو القاسم
و میرزا عبد الکریم و آقا بابا و میرزا کوچک وارد این مکان
شدیم هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنه کارم
یادگار میرزا عبد العلی ولد ارجمند سعادت مند لا میرزا محمد علی
عبا باف درب دروازه جاروب این نوشتم تا بماند یادگار
من نمانم خط بماند روزگار ۱۲۹ در شاه نشین دیوار این مرقوم گردید
نوشته پنجشنبه روزی دلم هوای یک بار زار ها نمود آمد بیا بیا در این سرای فرخنده
صل علی زینت گل و لاله صفا بر صاحبان علم و ریاضت کنم درود

یادگار ملا صفرعلی ولد ملا جراغعلی شیرازی اینا بتاریخ بیستم شهر محرم الحرام ۱۲۲۷
حقیر علی شیرازی باتفاق جمعی از رستان وارد این مکان شریف شدیم
اینچند کلمه بجهت یادگاری تحریر یافت فی غره شهر ذیحجه الحرام ۱۲۱
بسم الله الرحمن الرحیم اقل خلایق العبد المذنب حقیر [illegible]
کاربا محمد تقی ابن رحمت و غفران پناه ملا محمد خلف مرحوم حاجی عبد الحسین
تاجر اصفهانی وارد این مکان شریف شدیم باتفاق عالیحضرت آقا محسن
هرکه بدعای خیر یاد نماید مرا خداوند رحمت نماید او را و هرکه این خط را پاک نماید
خدا او را لعنت کند والسلام ۱۲۳ و این مزخرف نیز در همان سنه نوشته شد
هرکه آمد عمارت نو ساخت   رفت و منزل بدیگری پرداخت
یادگار کمترین آقا ولد زین العابدین بقال اصفهانی [illegible]
بقال دکان نشین سربازار [illegible] چند سال بود که در این ولایت [illegible]
[illegible] وارد شدیم امروز [illegible] جمعی [illegible] آمدیم و باز هم [illegible]
این کلمه بجهت یادگاری قلمی شد یوم پنجشنبه ۱ شهر رمضان المبارک ۱۲۳
این نوشتم تا بماند یادگار   من نمانم خط بماند [illegible] الحقیر العقیر

کتب الحقیر افقر کمترین حسین همدانی ولد مرحوم کربلا موسی خان غفرله
در یوم پنجشنبه بیست شهر ربیع الاول باتفاق جمعی از همدانیها [illegible]
والسلام وارد این مکان بهشت نشان شدیم هرکه این را سیاه
کند لعنت خدا گرفتار شود ایضا بتاریخ یوم پنجشنبه شهر ذیقعده الحرام ۱۲۱
باتفاق عالیحضرت سلاله السادات والنجباء [illegible] سید محمد مشهور بآقا میرزا
و حضرت سیادت پناه سید مرتضی وارد این مکان بهشت نشان
شدیم هرکه این را سیاه کند لعنت خدا گرفتار شود [illegible] ایضا
الحجه [illegible]   الحجه [illegible] هم [illegible] برقرار
باتفاق جمعی وارد این مکان چون بهشت گردیدیم [illegible] ۱۲۹
ایضا [illegible]
بتاریخ یوم پنجشنبه ماه مبارک رمضان ۱۲۱ کمترین حبل الله محمد تقی
باتفاق اخوی و اخوی دیگر جناب [illegible] و جناب عالیشان [illegible]
محمد حسن [illegible] وارد این مکان شریف شدیم و عیسی را در مکان
گذاردیم و [illegible] از عید نوروز گذشته بود و هوا [illegible]

۱۷ گذاشت و ما نشستیم قدری صحبت داشتیم ایضا یادگار کمترین حیدر
محمد باقر ولد مرحوم مغفور ملا محمد زائر اصفهانی باتفاق حاجی الحرمین
الشریفین حاجی ملا [illegible] و ملا [illegible] ولد ملا محمد شرف باین کلمه محبه
یادگاری قلمی شد هرکه خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنه کارم
بتاریخ یوم پنجشنبه هفتم شهر رجب المرجب ۱۲۲ باهرکه جمعی خود اظهار تسلیم
[illegible] دشمن است که بیدار نکنم   از بسکه در زمانه یکی اهل درد نیست
اظهار درد خویش بدیوار میکنم   هرکه این حقیر را بفاتحه یا دعا یاد کند
خدا او را و مغفار پشت او را بحساب داخل بهشت کند و هرکه این خط را
سیاه کند نفرین خدا و رسول گرفتار شود بتاریخ چهارم شهر شوال المکرم ۱۲۹
ای خدا از غم [illegible] دلگیرم   زندگانی بسر آمد تنگ و ز عمر سیرم
تنگ گشته است دلم از الم جور فلک   شوق روی رفقا کهنه سبب پیرم
کتبه العبد محمد باقر الموسوی ۱۲۴ ایضاً یادگار خلق الله محمد جواد
ابن محمد علی الموسوی وارد این مکان شریف شدیم در نهایت خستگی
دماغ تحریر از ناظرین همت سنه ۱۲۶ بیست و پنجم شهر رمضان المبارک

[illegible]

۷۱ کمترین ملا علی اکبر هرکه خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنه کارم
بتاریخ سنه بیست و چهارم شهر ذی حجه الحرام ۱۲۳ باتفاق لطفعلی و رفیق
[illegible] در این مکان وارد شدیم انشاالله خداوند مراد جمیع زوار
بدهد آمین یا رب العالمین سنه روز شنبه ۲۷ شهر ربیع الثانی باتفاق
نور چشمان اطفال وارد این مکان شریف شدیم و بجهة یادگاری
این چند کلمه تحریر شد قناعت پیشه را زور کار خویش کمتر [illegible]
در همان شاه نشین بادگیرات را نشسته
بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفوا احد سنه ۲ شهر ربیع الثانی ۱۲۲۵ یادگار محمد
ابراهیم مشهور بپوستین فروش وارد این مکان بهشت نشان شدیم
[illegible] خویش جهان را [illegible]   در روی هزار باب حزن را بسته گیر
بستان باغ را [illegible]   ایوان و قصر را بفلک کشیده گیر
هر کنج خسروانه که شاهان نهاده اند   آن کنج خسروانه بچنگ آورده گیر
هر نعمتی [illegible] که تو خواهی در آن   هر لذتی و نعمت عالم چشیده گیر

۱۸ عمر سکندر و روی اومی و عمر نوح — این هر سه کس نبرده و لکن تو می‌بری
چندین هزار اطلس و دیبا و زر نگار — بر بره و دان نقاهت در آن [illegible] می‌بری
هر جا که هست عنبر و [illegible] روم و ترک — آن عنبر را بسیم و زر خود [illegible] می‌بری
بر اسبهای تازی و زینهای زرنگار — بنشسته دان [illegible] زین [illegible] می‌بری
با دوستان مشفق و یاران همنشین
زو رنگ [illegible] و بانگ رباب و [illegible] — زین همه را [illegible] می‌بری
ما که [illegible] در آید و [illegible] — آنگه [illegible] هزاران [illegible] می‌بری

این چند کلمه را محمد نوری ولد کربلائی محمد شفیع کاردگر ساکن در کاروانسرا باتفاق جمعی از دوستان و آشنایان وارد اینمکان بهشت نشان شدیم خداوند والدین کسی را رحمت کند که نظر بخط حقیر کند و طلب مغفرت برای این روسیاه کند بحق محمد و آله و هر که سیاه کند بلعنت خدا و نفرین [illegible] گرفتار شود

ایضاً با تو بخرابات اگر گویم راز — به زانکه بمحراب روم بی‌نماز
ای اول و آخر همه خلقان تو ای — خواهی تو مرا بسوز خواهی بنواز
بتاریخ سه‌شنبه ۲ شهر جمادی الاول ۱۲۹۲ اقل عباد الله عباس شرباف ولد محمد [illegible]

[illegible]

۴۱ شرباف ولد [illegible] شرباف وارد اینمکان شریف گردیدیم و با یکدیگر بیعت نمودیم و صیغه برادری خواندیم و از شفقت دوستان بما بسیار خوش گذشت

بسم الله الرحمن الرحیم

ز ابتدا امام زمان مرتضی علی — پیش روی خلق جهان مرتضی علی
چون رسیدم در این خجسته مقام — گفتم یا ذوالجلال والاکرام

هر کس این شعر را بخواند حق تعالی او را بیامرزد و [illegible] داد او باید [illegible]
لا اله الا الله محمد رسول الله علیاً ولی الله یادگار محمد هاشم اینجا

بهر دیار رفتم بهر چمن رسیدم — با آب دیده نوشتم یار جای تو خالی

یادگار [illegible] اکبر ابن استاد آقا [illegible] ۸ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۵۷

ایضاً کی‌ام که زور شه [illegible] کنم — آن دیده کو که جانب قامت نظر کنم
کی‌ام بعزم [illegible] توانم [illegible] — [illegible] خاک بسر کنم
با سوز عشق او چه توانم بحشرگاه — [illegible] آتش [illegible] کنم

هر کس خط مرا پاک کند بنفرین خدا و رسول گرفتار شود یادگار ابوالقاسم ولد مرحوم [illegible] در سنه ۱۲ [illegible] ایضاً گر بصد هزار سالم باشد

۱۹ آخر چه کنم زمین قرارم باشد — این خط شکسته را از آن بنوشتم
تا از پس مرگ یادگارم باشد — یوم چهارشنبه ۷ شهر ذیقعده ۱۲۱۱
باتفاق جمعی از رفقا وارد این مکان بهشت نشان شدیم و در بهار نوروز
انگشتر برالگم کردیم مستدعی که کم شده ما پیدا شود بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
کتبه حقیر الفقیر فضل الله ابن سلالة الانجاب میر ابوطالب اصفهانی
بتاریخ یوم پنجشنبه ۶ شهر ربیع الثانی کمترین فضل الله محمد مهدی ابن مرحوم حاجی
محمد ابراهیم تاجر اصفهانی درحالت شکسته دل بپیروی جناب اقدس الهی حرره
حسینی شیعیان و محبان علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه الی الابد
ایضاً هر کس به برانز و بداند آنها — آب طرب خیش کز جان بجهند
هر کس که بداند و بداند که بداند — ناچار خوش بمنزل برساند
هر کس که نداند و نداند که نداند — در جهل مرکب ابد الدهر بماند
این نوشتم تا بماند یادگار — من نمانم خط بماند روزگار
یادگار میرزا داود ولد مرحمت و غفران پناه جنت و رضوان آرامگاه
میرزا محمد اسمعیل بتاریخ ۲۸ شهر جمادی الثانی ۱۲۹۸ — در این شهر تو در یاد نگیست

افعال

افعال قبیح و رسم و آداب بگشت — دیگر بچه رو طبانه اینجا عر ف
در مکتبی دو روق دوشاب بگشت — بتاریخ ۱۳ شهر ذی حجه الحرام ۱۲۱۲ با جمعی
دوستان وارد این مکان بهشت نشان شدیم و این چند کلمه قلمی شد
کتبه العبد محمد صالح کرمانی ۱۲۱۲ — هر جا رسم بر در و دیوار نوشتم
فریاد در محرومی دیدار دگر هیچ — ایضاً از انقلاب حوادث نمیشود آزاد
کسی که راست گذارد قدم براه سلوک — طلای طینت هر کس بود تمام عیار
به نقش غم دارم خواطر پر زو شکر — حقیقت نفس الامر حالی برای خبر پدید
شده که با احدی از ابنای جنس هیچ وجه من الوجوه اعتقاد ندارم چراکه با هر کس
معاشرت نمودم از او خلاف دین داری و خشنودی خلاق عالم ملاحظه
شد نمیدانم چه زمانه ایست کسی را نمیبرد از راه خدا منظور نظر باید
نه از عالم نه از جاهل نه حاجی چه نادانی عذر از او باید خواست اما عالم را
باید دین رسول الله را دکان خود قرار بدهد و عوام را انفر نبیند مگر اعتقاد
بازگشت بسوی رسول الله و مؤاخذه آن بزرگوار در محشر ندارند
والله اگر اندین داری باشد هزار مرتبه اول در خانه و کسانیکه

انهارا
ملاها ظالم میدانند انها را و بعوام باسم ظالم می شناسانند
تدین و عدالت آنها زیاد تر میباشد اگر کسی ظلمی نسبت بکسی کرده
و نصف شب برود بر در خانه ظالم مراد انکس خواهد رسید همان
نصف شب و بر در خانه آقایان اگر بجهة قتلی واقع شده باشد
میان روز بروی آقا متحمل نمیشود خاصه اگر فقیر باشد منفعه برای
آقا نداشته باشد همه رشوه خوار همه دنیا دار همه متکبر همه ریاکار
یک قدم بر نمیدارند از برای خدا اگر کسی چشم کسی باز شده بر
می بیند آقا حرف نمیزند مگر از دنیا بجهة انکه محبوب او دنیا واقع
شده و هر کس دوست دارد از محبوب خود در هر جا سخن بگوید بینی
فراشها از عقب رفتن همیشه با هم خشن دارند بگویند و صاحب هر
صنعت و کسبی خوشش دارد همیشه هر جا از صنعت و کار خوش
سخن بگوید آقایان هم چون دنیا را دوست دارند همیشه زراعت
امثال خرب نشر بنقد جنس هم قیمتی بدارد وکه را امثال اشرف
و وظایف نموده اند و مشتری را تا آن چند خرید و فروش مینمایند

ازین بعدها

ازین گشکولها اگر دمی فارغ شود بمسجد که جمعیت بیشتر شده بود حاکم ملک اراده
دارد مسجد که میروند و هی میخواهند قوت زیاد بهم رسانند اگر کنند دیگر
خلق خدا بتازند ثبت فلان را بیاید فلان تصرف نمایند این ملک
مجهول المالک میباشد باید ضبط کرد باری والله و بالله و تالله مردم اگر
پیغمبر شما یا امامهای شما یا یکی از علمای دین خود را از نهب اخذ
نموده اند ولی روی امام خودشان اگر چنین باشند با بعضها امان از
دست این خلق نادان امان امان اگر این خرها زدند و جمعیت را
نکنند که آقا میتواند از رای و خواهش خود خرنند و ببندد و حکم بغیر
ما انزل الله جاری نمایند و خودشان مهلک شوند خداوند تو را بحق شهدا
سلام الله علیهم قسم میدهم این خلق نادان گمراه را هدایت فرمائید
محمد اسمعیل ولد مرحوم حاجی محمد حسین عمری ساکن مبارکه جرقویه علیا
۲۴ صفر ۱۲۸۱ ایضا چون در نیوقت بسیار دلتنگ و دل آزرده
از دست روزگار بودم اینچند کلمه را قلمی نمودم ملا آقا سید حسن و ملا میرزا
و ملا سید مهدی و ملا سید هادی ولدان مرحوم میرزا کوچک و ملا مرحوم

در حین نوشتن ... ابدا ... [illegible]
[illegible]

۲۱ ملا سید مصطفی ساکن چهار سوق شیرازیها و ایشان مذکور کرد که ساکن
مقبره ستی فاطمه میباشند و گردنهای ایشان بزرگ کردن غبغب میباشد
ملکی را که تقریبا یازده جریب شاید میباشد از ملا میرزا سید نوادهٔ مرحوم
میر محمد صادق ساکن مقبرهٔ ستی فاطمه بزور اجاره کرده لهذا فلوسی
وجه اجاره با دیگری داده و میرزا سید علی حسینش و مبتلا بناخوشی خنازیر
میباشد و با حال ناخوشش شب و روزی صد دفعه ملا سید حسین مذکور
میگوید وجه اجاره ملک مرا بده نان ندارم معطل میباشم ایشان در
مقام حیله و سر همبندی میگویند ندارم و گاهی وعده میدهند و خلف
میفرمایند خداوند بزودی طناب عمر سید حسن را پاره کند و جوان مرگش
کند و چندین عذاب معذب باشند یکی از آنها حالت با عمر باشد
هرکه این خط را سیاه کند مثل شمر شود و با گناه این کار شریک باشد
ایضا در صحن گنبد در زاویه اطاق دست چپ این برج و درگاه نوشته
بتاریخ ۲۸ شهر ذی قعده ۱۲۸۳ صبح بود در خانه بعض ملاخانه خواب بودم
در عالم خواب صدای آشنائی را شنیدم سرم را از زیر لحاف بیرون کردم

دیدم

دیدم هم قطار خودم حاجی ملازم قبله گاه خودم ملا میرزا محمد حسن میباشد
رفتم در اطاق دیدم صاحب خودم ملا میرزا محمد حسن و مخدوم مکرم ملا میرزا
عباس و اخوی میرزا محمد هاشم نشسته اند و صحبت میدارند قرار گرفت
و برخیزند و تشریف فرمای بازار شوند برخاستیم و آمدیم تا سر چوب
بابا حسن سید اباد محرومی میرزا هاشم میخواست که از طرف مسجد حکیم برود
لهذا از او جدا شدیم او هم باتفاق آمد تا اینکه رفتیم درب دکان
یکی از عطاران واقف بعضی ملا علی مبور فروش نشستیم صحبت داشتیم در آنجا
در نهایت دماغ چاق صحبت شد قبله خودم ملا میرزا محمد حسن بنا داشتند
بخدمت جناب حاجی محمد علی برسند بجهه اینکه ایشان تازه از کربلا مشرف
آورده بودند در این گفتگو بودیم که یکی از ملازمان آقای امام سلمه الله تعالی
شرف حضور ملا میرزا محمد حسن را بهم رسانید ایشان را گفت که آقای امام
بیرون تشریف دارند برخاستیم رفتیم در مسجد جمعه ابن کمیر اخلاص
کیش با قبله خودم ملا میرزا عباس در مسجد در خدمت میرزا محمد مهدی
نشستیم قلیان کشیدن و قلیان آنجا صرف کردیم تا اینکه ملا میرزا محمد

از حضرت ذی سعادت امام جمعه برگشتند و آمدیم در بازار در های ولات
د تحریر خوانده شد آمدیم در باغ در درب دکان لاجیقیان دیگر هم
کشیدیم از آنجا حرکت کردیم در میدان شاه بخیال آنکه برویم در خانه
هم اما چه حیف که از جان خود دست برداشته رفتیم در مسجد شاه قدری از بام
در زیر تفحص و تجسس لغایت شروح و شنگ و اجلاف و قشنگ را کردیم
او را نجستیم آمدیم درب خانه معشوق اما قبله گاهی لامیرزا محمد حسن
ما ده نفر را مانع بودند و نزدیک ما همی ما دست داده بودیم لهذا ده
ده نفر رفتیم درب خانه را گرفتیم و راه رفتیم شخصی خبر آورد
هم اینجا رسید و سر شب از روزنه در نگاه کردیم همه برقص آمدیم
سامع ؛ قاب بیاد شش شعله سوز کرده خوب کردیم یا یاران
یار را میمون بود خاصه کان لسان المحسنین بود خلف بود اما برگشتیم
و آمدیم تا در این مکان شریف نان و ماست و سبزی اینجا صرف شد
و قلیان کشیدیم و حرف از همه زده شد تا اینکه قبله گاهی لامیرزا عباس
لک کاش یک پسری بسیار خوب پیدا میکردیم و هر سه نفر با هم شریک.

توالیم

خواستم ده سه هزار کلمه یادگار نوشته باشم آنچه کلمه را مصدع اوقات
آن کسانی شده ام میخوانند اما هر کس هرزه بگوید فحش به
جناب مرتضی علی چنان بکمرش زند که مثل خیار تر بدو نیم
شود و هر چه خیار در این مدرسه هست بکف و سین زن و خواهر
زن و مادرش فحش هر هر بابک کند ان شاء الله تمام نمایند یادگار
من نامم خط بانز روزگار کتبه العبد المذنب الخاطی الحقیر فقیر المحتاج
الی رحمة الله ابن میرزا نصر الله زین العابدین مشهور بافغان ۱۲۸۳
ایضا یادگار کمترین محمد حسین ولد ارجمند مرحوم مغفور حاجی محمد کاظم
تاجر اصفهانی از شهر بکربانی در یوم جمعه بیست و هفتم صفر المظفر ۱۲۸۹
هنگامیکه باران می آمد قلمی گردید در شنبه بیست و هشتم ۱۲۸۳ ذی الحجه الحرام
با جمعی از جوانان و یاران مرافق مخدوم کرام مشهدی عباس و حزی
مشهدی حسین و حاجی محمد باشم و لاسینه رفقا آمدیم در این مکان
اقدس صبح در بهشت و بهشت بودیم در بالاخانه در این همین سرکار
نواب مستطاب قمر رکاب فلک جناب خورشید احتجاب مالک الرقاب عطارد کتاب

بهرام عتاب امجد اشرف والا شاهزاده اعظم و ملکزاده معظم ادام الله ایام
دولته و اجلاله یمین الدوله روحنا فداه تشریف فرما شده ازآنجا بیرون
و بچهار باغ بالا رفتیم و بعد در این مکان شریف آمدیم و این بنده
کمترین این چند کلمه را رقمی و تحریر نمود والسلام ایضاً در روز پنجشنبه هشتم شهر
رجب المرجب ۱۲۵۷ قدری دماغ حقیر سوخته بود بجهة تفریح دماغ باتفاق
سلک رفیق میرزا محمد رضا و برادر خود وارد این منزل خلد بهشت شدیم و قدری
خربوزه گرفته تناول فرمودیم و حضرات را خواب در ربود مگر این
بافرد که دماغ بر این چند کلمه مصدع اوقات نگرنده‌گان گردیده
استدعا آنکه حقیر را از دعای فراموش نکنند والسلام [illegible] ۱۶ شهر رجب
المرجب باتفاق اخوی اعزی برادر جهان لا یوسف وارد این مکان
جنت نشان شدیم امیدوار جناب باری مطالب شرعیه جمیع
شیعیان علی ابن ابی طالب را برآورده گرداند و مطالب دنیا و عقبی
روسیاه را برآورد یادگار حقیر فقیر المذنب العاصی ملا عبدالله قزوینی
مشهور بملا جعفر هزاران رحمت حق بر کسی باد که کاتب را بالحمدی کند یاد

ایضاً روز

روز محشر خداوند کریم از سر لطف   در جنت به غلامان علی بگشاید
ای محبان ابابکر و عمر عثمان مخور   خدا بهر شما هم درکی بنماید
[illegible] روز جمعه ۲ شهر ربیع الاول ۱۲۲۱ باتفاق محمودی میرزا جعفر
و ملا محمد ابراهیم وارد این مکان شریف شدیم امیدواریم که وارد
این مکان شود داعی را بدعای خیر یاد نمایند قربانت داداه سید ملا
ولد ارجمند خیر الحاج حاجی سید هاشم ایضاً در گنبد در [illegible] راست
طغرل چه ز ریشان بکند الف مصیبا   بر چشم رقیبان نماید شب یلدا
با چند نفر از رفیقان آمدیم در این مکان چون مخزوم کرام رشته بود بجهة
یادگار رقمی شد دیگر مقام نبود که از این یک فرد زیاده‌تر بنویسیم
التماس دعا از طغرل دارم زیاده جسارت نمیکنم هم خواننده را
ملال بگیرد بتاریخ ۱۵ دهم شهر شعبان المعظم یادگار رسید [illegible] ۱۲۹۱
ایضاً افسوس عمر آدمی گنجفت است   آن گنجفس هم بهر هوا و هوس است
بهر صورت روزی از روزهای تابستان با جمعی از جماعت احباب آمدیم
در چهارباغ و مهمان ملا رضا ولد آقا حسن بودیم و بعد از تربت خوردن

اراده ناهار خانه نمودیم و رفتیم در توی رودخانه و وارد آب شدیم
رفع حرارت توت را نمائیم ناگاه حسین نامی توی آب غرق گردید
و حضراتی که در بالا بودند که چه لحظه در توی آب بودند هی چه فریاد میکردند
که بگیرید حضرات توی آب پی پی سرفتند هیچ بر طرف نشد که تو ته در
در توی شکم ما بعوض هضم شدن از شورش آب وج گردید آخر
الامر جناب آقای الهی او را نجات داد و بعد از آن ما از این شورش
و قهوه نجات یافتیم برگشتیم و آمدیم در این خانه مقدس و خوراکش دوغ
بهم رسانیده ایم از بسکه زنبیله بردیم پنج قدح بزرگ یکی آبدوغ ساختیم
با خیار از قهقه نفهمیدیم در چشمان میریزیم یا در دامن بهر صورت
امروز در چندین جا بما خیر گذشت والا ملک شده بودیم هر که یاد
کند یا سیاه کند خدا خود او و عیال و اطفال او را بیغوران آتش کند
امین یا رب العالمین بتاریخ یازدهم شهر ذیقعده الحرام سنه ۱۲۰
اریضا بتمام خلایق که در این منزلها خط نوشته اند همگی صاحب کمال بوده اند
الا حقیر رو سیاه نه گوش دارم نه هوش دلتنگ در دنیا هستم خداوندا

تم

قسم میدهم بحرمت انبیاء و اولیاء و شیعیان آنکسانی که در این مسجد
آمده اند و یادگار نوشته اند حاجات مشروعه آنها را بجا آورد از تصدق
سر آنها کمترین مراتب شفا بره بتاریخ بیست و هفتم صفر ۱۲۴۸ قمی حسن الاسم محمد حسن طالب العفو
ملا ز المسکن اصفهان اریضا وارد این مکان شریف شدیم و ساعتی
در اینجا بودیم و ساعتی هم رفتیم در حجره ملا حسن التماس دعا از تحت دارم
از همگان و شیعیان علی ابن ابی طالب علیه السلام همه که داخل این مکان
شریف شود این روسیاه را بدو کلمه فاتحه یاد آورد و هم دعا کند زیرا که
نگفتیم در رفتیم وارد دنیا رخت بستیم و رفتیم رخت بستیم و دل برداشتیم
صحبت دیرینه را بگذاشتیم ای عزیزان تا می توانید از برای
آخرت کاری بکنید که وقتی میرید بدست خالی نرفته باشید
السلام ای بقعه ای بندگان رفتنی بر شما باشد این منزلگه بماندنی
دنیا را اعتبار نیست انکه بدست میرزا کاری بکن پیش از آنکه از تو نیاید هیچ کار
بتاریخ یوم پنجشنبه نهم شهر محرم الحرام ۱۲۲ اریضا یادگار رسید ابوالقاسم
ولد مرحوم سید عبدالله پناه من حال بمیرم روزی با مخدوم مهربان کربلا مجاور سود جانی

۲۵ وارد اینمکان شریف شدیم با حالت خراب و احوال پریشان اذیت
حاجی محسن شیرازی خداوند ابحق رسولش او را و پدر او را با ابوبکر و عمر و
عثمان محشور بگرداند چرا که قدری پول باین حقیر داده بود و حالا منت بسر گذاشته بود
و باز هم اذیتها میکرد و حالا که خواننده توقع دارم او را لعنت کنند فی ۶
شهر جمادی الاول ۱۲۹۰ لکاتبه در دیر و خرابات کسی پیر نشد

از مردن آدمی زمین سیر نشد — گفتم که به پیری برسم توبه کنم
بسیار جوان مرد که پیر نشد — در مسجد شاه آمده بودیم بهر نماز

گر شده الحمد خطاهای [illegible] ۲۲ شهر رجب المرجب ۱۲۸۶
باتقوای لا ابوطالب ولا زین العابدین ولا علی ولا حیدر [illegible]
اینمکان شریف شدیم و اچند کلمه را کار قلمی شد و امید دارم از دوستان
روسیاه را از دعای خیر فراموش نکنند کتبه حروف کالعلم الضعیف
دستم بزیر خاک چه خواهد شدن تباه — یارب بیاد کار رساند خط سیاه
در بهترین وقتی از اوقات اینکه زین ساعتی از ساعات باتفاق [illegible]
لامحمد تقی مشهور بطهرانی در یوم سه شنبه شهر ذیقعده الحرام ولد [illegible]

شرافت

شرف کردیم الهی بحق پنج آل عبا که از سر گناهان جمیع برادران
مؤمن حقیر درگذرد و حوائج جمیعشان را برآورد و از تصدق سر جمیع دوستان
باین روسیاه پر گناه نظر لطف و مرحمت بفرما و در همین روزها
قسمتمان بفرما بزیارت کربلا مشرف شویم و قبور ائمه اطهار را در همین
روزها نصیب و قسمت بفرما این روسیاه را هر که نظرش بر این خط
افتد التماس دعا دارم از صاحب نسخه بود که یادگاری بنویسم هر گاه برادران
بنظر انصاف در این بنگرند متدین و دین دار گردند چرا که از زبان خدا
و رسول او مینویسم نه از پیش خود ای برادران دین دار و اینکه
علم آل محمد علیهم السلام اینست که از آل محمد تراوش کرده باشد از ایشان
ماثور باشد و روایت از ایشان شده باشد و در اخبار و آثار
ایشان باشد نه آنکه علم را از عقل خود بردارند از رای خود چیزی
بگویند از عرف و عامه از مردم چیزی بگویند آن علم علم ائمه
نیست علم پیغمبر و خدا نیست بس رسمش در دست بعضی از مردم است
و حقیقتش در نزد جمعی از شیعیان است همه میگویند ما بر دین محمد

۲۹

و آل محمد بیم لکن دین محمد و آل محمد آن است که فرموده اند در دین خدا متابعت آثار
ما را کنید شیعه کسی است که متابعت آثار ما را کند لا تأخذ الا عنّا تکن منّا
کمتر علم خود را کم از ما و اگر حسن کنی و کبری کم از ما از فوق از ما محشوری
من اتّبعنی فانّه منّی هر کس متابعت کند خدا یا پیغمبر یا امام را فرق نمیکنند
از آنهاست لکن آنکه تبعیت خود میکند نه از خدا گفته نه از رسول و آلش گرفته
در میان سنی قرار این است که مجتهد نام علمایشان نزد ایشان است و هر که رای داشت
مجتهد است بجهت آنکه جمیع احکام را سنیان از پیغمبر نیافتند دین پیغمبر در نزد آل پیغمبر
بود و آنها از آل پیغمبر رو گردان شدند بجهت جمیع دین را نداشتند مجتهدان
در میان آنها پیدا شدند و آنها مجتهد گشتند یعنی کوشش کنند که آنچه را
از پیغمبر نداشتند کوشش کنند و بفهمند آیا نه این است که اجتهاد در مقابل نص
نامربوط است جائی که نص ندارد اجتهاد میکنند بجهت آنکه اجتهاد در مقابل نص
نامربوط است پس اجتهاد در جائی باید کرد که خدا و رسول چیزی نفرموده باشند
پس مجتهد کسی است که بگوید چیزی را که نه خدا گفته شده نه رسول گفته باشد حالا
فهمیدی که جای اجتهاد کجاست آنجاست که نه خدا گفته باشد چیزی نه رسول

پس مجتهد

پس مجتهد کسی است که میگوید چیزی را که نه خدا گفته باشد نه رسول حالا این
مجتهد است و این رای تری سنی است بیشتر اما چون این ولایتها در دست
سنی بوده است اندک زمانی است شیعه شده اند و سنیها رفته اند تقریباً هفتاد
هشتاد سال بیشتر نیست دور و بر این ولایتها همه افغان بود و در زمان
صفویه اینجاها همه سنی بوده لهذا این عباس آباد را همه را افغان قتل کرده
اینجاها دست سنی بوده الان در راه خراسان چه بسیار دهات که هنوز سنی
هستند و علمای سنی را میگفتند مجتهد رای هم داشتند جائی که پیغمبر چیزی نفرموده
بود اجتهاد میکردند پس این رای مصطلح در میان سنی بوده رای فلان مجتهد
چه چیز است و برای فلان مجتهد ما راه میرویم بعد از آن که شیعه روی کار
آمد و ولایات شیعه خالص شد این شیعه هم بعادت قدیم مجتهد گفتند لکن
در میان شیعه مجتهد نیست هیچ اما می گفته مجتهد بگوئید راویان اخبار
محدثان و راویان آل محمد بگوئید لکن اسم این بیچارها را هم مجتهد گذاردند
از آن بابت است شیعه مجتهد ندارد رای نباید از خود داشته باشد عمر روزی
به خلیفه شد حکامی که باطراف فرستاد حکم کرد با آنکه در قضیه‌هائی که برای

شما رو میگویند باجتهاد کنید و مجتهد بشوید او باید مردم را از اجتهاد دور
اجتهاد از طریقه ایشان است حالا علمای ما را هم این اسم را بر سرشان
گذارده لذا اینها را اسم مجتهد میگویند هرگز مجتهد نیستند علمای شیعه راوی
حدیث لذا حالا علم محدثند از خود رای نه از رای فلان مجتهد است این
از الفاظ سنیهاست خیلی چیزهاست که از سنیها مانده مثل انگشت شهاده
که میگویند انگشت شهاده کدام است توی کتابهاشان هم می نویسند
که با انگشت شهاده اشاره کند این مال سنیهاست سنیها وقتیکه نماز میکنند
وقت تشهد این ناخن راست را بلند میکنند میگویند اشهد ان لا اله الا الله
و ناخن چپ را بلند میکنند میگویند اشهد ان محمدا عبده و رسوله
توی سنی اسم این ناخن را انگشت شهاده میگویند حالا توی شیعه
هم مانده این اسمی است از آنها همچنین این با شوره ها حوض ما نزد
یعنی چه این از همان زور تسنن مانده سنیها وضو که میگیرند پاشان را
میشورند عوض مسح که ما میکشیم همچنین این حوضهای کر کری درست
میکنند قلتین درست میکنند مشهد خیلی هست لفظ قلتین هم از سنیها مانده

حالا هم بجهت آنکه مردم تازه دست از سنی گری برداشته اند یکباره الفاظ
همانها در توشان مانده خیلی عادات که در میان مردم مانده از آن وقتی است
که هنوز مسلمان نشده بودند و گبر بودند مثل این سفره سبزی که می چینند
از گبریات آتش بیایم روشن میکنند شیر برنج با آب میدهند که از گبریات
جشن را مهمانی میکنند دختر شاه پریان را مهمانی میکنند روزه
بی بی سه شنبه میگیرند اینها همه از مذهبهای جاهلیت است که در میان
مردم مانده و بهمان عادت قدیم هنوز میگیرند همچنین این اسم مجتهد
هم از عهد تسنن مانده است اسم علمای بیچاره را مجتهد گذارده اند میگویند
رای آقا اینست رای کدام است آقا بیزار از رای است مجتهد
کدام است آقا مجتهد نیست عمل او بیان اخبار آل محمد علیهم السلام از
باب علمی بود که بمقتضای اخبار آل محمد برشما نوشتم که اگر با هوش باشی
هزار باب برای تو مفتوح میگردد و دین تو کامل میگردد
حرره محمد جعفر بن محمد کریم دماوندی در سنه ۱۲۸۴ [illegible]
پادشاه جم جاه ملایک سپاه محمد شاه خلد الله ملکه قبل از نشستن تخت

۲۸

سلطنت و پادشاهی در مسجد شاه در صفحه زیر کاشی سته بخط مبارک
نوشته و از روزگار و خلق روزگار شکایت فرموده و بعد از یک سال و نیم
یا دو سال خداوند عالم سلطنت را بایشان عطا فرموده خداوند
دولت ایشان مستدام و متصل نماید بدولت حضرت صاحب الزمان
عجل الله فرجه و قلب ایشان را با رعیت رئوف و مهربان فرماید
و جور و ظلم ضباط و عمال اصفهان را از سر رعایا کم بکرداند و بعض
از رعایا که استحقاق جور کشیدن دارند که با آتش آنها را با پیکان ها
هم میسوزند خدا آنها را تلف کند حرره محسن انصاری ۵ شنبه ۱۲۵۱

ایضاً میزان عمل روز جزا دست علیست   فردوس برین خانه دربست علیست

روزی از روزها وارد این مکان شریف شدیم و جمعی از دوستان کاشانیان
بودیم و بقدر چهارده ریال خرج کردیم اینقدر صدمه خوردیم و بسیار بد گذشت
و از نوشتن آن عاجز هستم باری چه نویسم از غصه بسیار بعد از یک ساعت از
منزل خود بیرون آمدیم جهة تفرج اگرچه بنا شکری میباشد و همه این صدمات همه
ناشکری بر شخص وارد می آید والحقیقه کسی که ادرک شعوری داشته باشد می بیند

اهرچه

اهرچه با دمیری از عمل خود اوست چه در دنیا و چه در آخرت بهشت رفتن
و جهنم رفتن از عمل خود شخص است منتهای آنکه تو چشمت باز نشده
و چشم برزخی و آخرتی در دنیا بهم نرسانیده تا فایده اعمال خود را در
برزخ و قیامت در آنجا به بینی اعمال نیک و بد تو در این دنیا
نقاب دارد همینکه از این دنیا بعالم مثال میروی چشم مثالی باز میشود
اعمال نیک و بد شما هم نقاب را از رو بر میدارد و می بینی شرابها را در
در دنیا خورده بصورت سگ درنده شده مار گزنده شده آتش سوزنده شده
مثلاً و همچنین می بینی در قیامت در حضور صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و اوصیا
و اولیا و جمیع خلق شخصی مست از شراب و پیاله در دست دارد و
دست دیگر در گردن معشوقه خود در آورده می رقصد و میخرد و می آورد او را
پای میزان حساب و دیگری می بینی در موضع زنا نشسته و همچنین
از آن طرف شخص نماز گزار را می بینی رو بقبله با خالق خود در راز
و نیاز است جمیع اعمال خود مان و خاصیت اعمال خود مان عیان
میشود بعینه مثل اینکه چای خاصیتی دارد دارچینی خاصیت دیگر هر کدام خود

۲۹ بخاصیت او عمر قریب بهشتاد رسید خداوند بهمه دوستان امیرالمؤمنین از شر
شیطان و نفس اماره محافظت نماید و براه راست هدایت فرماید بحق نبی
بخود کن و زهمه نیک بر کن بتاریخ ۲ شهر رجب المرجب ۱۲۳۸ الکاتب الحروف
میرزا تقی ولد مرحوم میرزا ابوالقاسم خواجوئی نوه مرحوم مغفور میرزا هاشم خواجوئی

ایضاً حدیثه گرگ اجل یکایک ازین گله میبرد / این گله را نگر که چه آسوده میچرد

غافل مشو ز عمر که چون کشتی روان / آهسته مینماید و چون باد میرود

یادگار کمترین حق الله مشهدی کریم با اتفاق کربلا مراد علی آمدیم در این
مکان شریف نماز کردیم و دعا بر دوستان مرتضی علی از زنده و مرده کردیم
و بیرون رفتیم بتاریخ شهر شعبان المعظم ۱۲۴۱ ایضاً بخط ...

بسم الله الرحمن الرحیم با اتفاق جمعی از دوستان و اخوی میرزا تقی در ...

ای نشره پرده دار و کعبه در / وی رهروان از کعبه در کعبه در
چون سرایم من ستایشگران پاک / در قیاس آن تو بیرون از قیاس
لایق ذکر و ثنایت جز تو کیست / وز تو جز تو هیچکس آگاه نیست
وصف ما اندر خور اوهام ماست / ذات تو بیرون ز حد فهم هاست

کنه

کنه تو در پرده حسنت نهان / نور حسنت آشکارا در جهان
آینه حسنت ای حسن بیمثال / کز فروغ نور خود داری جلال
آتش شوق تو اندر سینه هاست / جلوه روی تو در آیینه هاست
سوی تو پوینده وز کوی تو دور / حسن تو پاینده و از دید تو کور
سوز مجنون از تو لیلایی است / سوز وامق از تو عذرا الهی است
از خط خوش نشد لیلا را نگار / وز خط گرینده عذرا لبعد یار

یادگار میرزا علی ولد مرحوم مغفور میرزا ابوالقاسم خواجوئی ۱۲۸۱
ایضاً بتاریخ یوم یکشنبه چهاردهم شهر ربیع الاول من شهور سنه ۱۲۵۷
از هجرت نبوی وارد این مکان شریف شدیم با اتفاق ... کارا خوی
اعزی لا میرزا احمد ولد مرحوم حاج الحرمین الشریفین حاجی محمد رکن
اصفهان و غلام معتمد ... ساز در اینجا آمدیم و تحریر این چند کلمه پرداختیم خدا را
بعزت خمسه النجباء قسم میدهم هر کس این خط را بخواند و صلوات بر پیغمبر
و آل پیغمبر بفرستد خدا او را و هفت پشت او را بیامرزد و راقم الحروف العبد
الحقیر الفقیر المذنب الخاطی محمد جعفر ابن مرحمت پناه جنت و رضوان آرامگاه

۴۰ اخند ملا اسمعیل روضه خوان ساکن محله دروازه نو اصفهان امید که
ناظرین راقم حروف را با والدین او بدعای خیر یاد نمایند الهی آمین یا رب العالمین
هر کس این خط را پاک کند یا سیاه کند امید که فرد روزنامه اش در فردای قیامت
سیاه شود و از شفاعت پیغمبر محروم ماند از صبح تا بزوال ظهر خوابیدیم و بیدار از
ظهر تا شام با محمد حسنی قرویش سه دفعه جماع کردیم آری رضا نوشته بعد

آن تشنه لبی که کربلا مدفون است — بالینش ز خاک بسترش از خون است
گر مرحم زخم پای حدش میجوئی — در دیده شیعیان جوی پر خون است

یادگار کمترین تقی حاجی کرشهور بنوحه خوان ولد مرحمت و غفران پناه
ملا محمد جواد که هر کس بدین مکان شریف مشرف شود و این رباعی را
بخواند باید که تبسم شود تا حضرت سید الشهدا شفاعت او را در قیامت نموده باشند
و هر کس بر این خط من نظر کند و به و کلمه دعای خیر یاد کند مرا الکن
قبای عرصه کربلا شفاعت او را در روز قیامت بسم الله الرحمن الرحیم
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی شأن علی علیه السلام لو اجتمعت الجن
والانس علی حب علی بن ابی طالب علیه السلام ما خلق الله النار

خط دقال

و قال صلی الله علیه و آله و سلم اول ما خلق الله نوری و انا و علی من نور
من واحد و قال صلی الله علیه و آله یا علی انت منی بمنزله هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی و قال صلی الله علیه و آله علی سید البشر
و من ابی فقد کفر یا علی من احبک فقد احبنی و من ابغضک فقد
ابغضنی یا علی نفسک نفسی و لحمک لحمی و دمک دمی یا ابن امی
علی حبه جنه قسیم النار و الجنه وصی المصطفی حقا امام الانس و الجنه
قال صلی علیه و سلم حب علی حسنه لا تضر معها السیئه و بغض علی
سیئه لا تنفع معها الحسنه این چند کلمه بر سبیل استعجال قلمی شد
باتفاق کهف الحاج حاجی محمد جعفر و مخدوم مطاع میرزا محمد حسن ولد خ
اعز ابو القاسم در این مکان شریف مشرف شدیم استدعا آنکه
بعد از مطالعه بر مضامین از جهت کاتب و والدین او طلب مغفرت
بفرمایند ان شاء الله تعالی اللهم صل علی محمد و آل محمد و سلم علی علی و شیعته و
جعلنا من امة محمد و من شیعه علی و الائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
و جعلنا معهم فی الدنیا و الاخره برحمتک یا ارحم الراحمین ۲۰ ر ۱۲۳۵

٢١

ایضاً دیده شد رخشه بیو لغز

در آشیان چرخ دو مرغان زبر کنند | کانه رفضای ربع زمین دانه میخورند
پرواز چون کنند ازین دامگاه چرخ | که قاف را اگر چه بچنگال میبرند
نه از طبیعت اند نه نباتی نه کانی اند | نه زا جهات سفلی نه ز آبای علوی اند
نه مشتری نه زهره نه مریخ نه زحل | نه آفتاب روشن و نه ماه انور اند
هر دو منورند ولی نه مصورند | اینجا فرشته اند در انجا پیمبر اند
هستند و نیستند و نهانند و آشکار | چون ذات ذوالجلال اینهم جسم و جوهر اند
تحقیق شد که ناصر خسرو علامت است | آنکس که گفت گوهر این ج گوهر از چه عنصر اند

قاسم با یموری ۸ اگر با شعر تر بعد

لعل این چیست که جا بکوه صحرا دارد | واندر صف مردان جهان جا دارد
وز هیبت او جمله بلرزد عالم | سیصد سر و ده شکم و صد پا دارد
چیست کر هند بود کعبه روم گشت ایضاً نثر بود | دوزخ ظلیم اگر چه هند است بهشت
خوار هستم ز غلط کرده خود بر گردم | مانند گناه غافل از صورت زشت

ایضاً نثر بود شخصی گفت که ما در تو را در خرابات دیدم که مست خراب شنید

ما در تو

٤٣

ما در تو در خرابات چه میکرد ایضاً نجمه سرخک و صاص نفشه
در پاشنه درب زیر خاک گذارد مجرب است ٩٧٥٤ گ ط ١٩١٥١١
ایضاً نثر بود حضرت امیر المؤمنین عمار یاسر را فرمود ای عمار بدان
دنیا غم مخور جمله لذات دنیا شش است مطعوم و مشروب و ملبوس و
منکوح و مرکوب و مشموم شریف ترین مطعومات عسل است
و آن لعاب مگس است و بهترین مشروبات آب است و جمله حیوانات
در آن مساوینه و نیکوترین مشمومات مشک است و آن خون
آهوست و زیباترین مرکوبات اسب است و در رکاب او در منظنه
هلاکت است و نفیس ترین ملبوسات دیبا است و آن تنده کرم است
و معظم فواید منکوحات مواقعه است و آن مجرای بول است در
مجرای بول دیگری و چون معظم لذات دنیا را امور خسیسه است
پس معلوم است که قدر و منزلت او تا کجا است بجهه کار روند کردن نفرین
ایضاً نثر بود روایت است از حضرت رسول ص که چهار چیز عمر را زیاد میکند
خوردن سیب شیرین در اول روز و دختران بکر خواستن و خواب در پهلوی چپ کفتن

و در آب جاری غسل کردن ما علی ابن صابر گفته بود حضرت عیسی
بشبانی رسید گفت ای شبان تو عمر خود را بشبانی صرف کردی
اگر علم میخواندی بهتر بود تورا شبان گفت یا روح الله من شش مسئله
از علم آموخته ام و بدان عمل میکنم و امیدوارم که به برکت همین قدر علم
از رحمت خدا تعالی ناامید نباشم اول تا حلال یابم حرام نخورم
و هرگز حلال کم نشود که احتیاج بحرام خوردن بهم رسانم دویم تا راست
بینم دروغ نگویم و هرگز راست کم نشود که دروغ بایدم گفت سیم
تا عیب در خود بینم بعیب کسان مشغول نشوم و هنوز از عیب خود فارغ
نشده ام تا بعیب دیگران مشغول شوم چهارم تا ابلیس را مرده نبینم
از وسوسه او ایمن نشوم و هنوز ابلیس نمرده است تا از وسوسه او ایمن شوم
پنجم تا گنج و خزانه خدا تعالی خالی نبینم بگنج و خزانه مخلوق طمع ندارم
و هنوز گنج و خزینه حق تعالی خالی نگشته که در طمع مخلوق برم ششم تا پای
قدم خویش در بهشت نبینم از عذاب خدای تعالی ایمن نشوم عیسی پیغمبر علیه السلام
گفت ای شبان علم اولین و آخرین همین است خلاصه و تو را بهمه علوم عمل احسانی

[illegible]

بتاریخ

بتاریخ ۱۵ شهر ذی الحجه الحرام باتفاق عالیحضرت اخوی میرزا علی عسکر
تفرشی وارد اصفهان شدیم برادران دنیا را وفا و بقائی نیست
چشم عبرت بگشائید ملاحظه نمائید آن که چنین مدرسه و چنین مسجدی
بنا کرده الان آیا چه شده اثری از آثار ایشان نمیباشد چگونه ما دل
بدین دنیا ببندیم تف بر دنیا و بر من که دل بدنیا ببندم العبد الحقیر الفقیر
عبد الرحیم ولد مرحوم مغفور محمد هاشم بتاریخ سه شنبه شهر رجب المرجب ۱۲۲
در هنگامیکه بندگان ذیشوکت نواب ظل اللهی شاهنشاه جنت مکان فتحعلی شاه
رعیت و فقرای اصفهان را برات بیست نفر حاکم زبان نفهم داده بودند
که هر کدام تسلط می یافتند ده هزار تومان از برای زر خود از رعیت فقیر
میگرفتند و بندگان ظل اللهی یکدفعه تحقیق نمیفرمودند چرا اینقدر
علاف زغال فروش اینهمه را بستاره آورد جناب باری بحق
ائمه طاهرین که حضرت ظل اللهی را با رعیت مهربان کرداند که مردم
فقیر از دست رفتند الحمد لله باتفاق اخوی میرزا مهدی دار الخلافت
پریشانی وارد اصفهان شدیم جناب اقدس اللهی بر همه پریشانان خود مرحمت کند

۴۴ سر ثبت در حقوق محبت ترای ما | عشق را بدیده کشد ابتلای ما

آدم من از بهشت بدنیا کشیده ام | تا رق بنده کیش بود در سرای ما

سرگشته کرده ایم بطوفان صد نوح زاد | موسی شعیب با ید بیضا عصای ما

گاهی در افکنیم با آتش خلیل را | قربان اگرچه کرد پسر در رضای ما

اره بتارک زکریا کشیم ما | یحیی کشیم و دم نزند در رضای ما

ما داده ایم مهر سلیمان بدیو زشت | یونس ببطن ماهی گوید ثنای ما

یعقوب از محبت ما چشم خویش داد | ملاح چاه یوسف او در رضای ما

عیسی بچار میخ محبت کشیده ایم | صابر نشسته مثل کسان از برای ما

نمرود را ز قدرت مملکت ما بسید | قارون غنی ز نعمت بی منتهای ما

شداد را ز غنیمت چندان بداده ایم | ما پروریم دشمن و اهل سرها فدای ما

گر پروریم دشمن گر برکشیم دوست | کس را مجال نیست زچون و چرای ما

دندان پادشاه عرب را شکسته ایم | ایوب صابر آمده بر قهرهای ما

فرق مبارک شه دین را شکافتیم | حمد و ثنا و شکر بکف از برای ما

پهلوی نور دیده احمد شکسته ایم | فرزند سقط کشته کجا در فدای ما

کم

که زهر را نصیب بکام حسن کنیم | که تیغ بر حسین کشد کبریای ما

حرره علی ولد علی نقی وارد این مکان بهشت نشان باتفاق الا کوچک شریم حکیم الاسلام

ایضا نخشبیه شاهان جهان که این جهان داشته اند | بنگر که ازین جهان چه برداشته اند

در زیر زمین بهشت خود میدروند | هر تخم که بر روی زمین کاشته اند

ایضا نخشبیه ای دوستان امیرالمؤمنین در حقیقت سزاوار است که در این سجده بان اعتقادات خود را بنویسیم تا نظر کنندگان در روز قیامت شهادت در نزد خدا بدهند و بواسطه شهادت آنها انشاء الله از الهی نجات گوییم ابتدا شهادت میدهم باینکه نیست خدائی بجز خدای یگانه بزرگ مطاع یکتا آن خدائیکه نزاییده است و نزاییده شده و نیست احدی مانند او آنخدا چنانست که خود خود را ستوده و وصف کرده در کتاب خود و همچنین وصف کرده است رسول او و ائمه طاهرین علیهم السلام درست و او داناست نیست شریکی برای او نه در ذات او و نه در صفات او و نه در کارهای او و نه در عبادت او و ثانیا شهادت میدهم باینکه محمد بنده اوست و رسول اوست و نیست خلقی در نزد خدا بزرگتر از او و شریعت او ناسخ همه شریعتهاست و باقی است تا روز قیامت و آن بزرگوار خاتم پیغمبران است

و کتاب او خاتم کتابهاست و دین او خاتم دینهاست و برای آن بزرگوار است
هر فضیلتی بجز خدائی و آلش شهادت میدهم بانکه علی و یازده فرزند آن
بزرگوار خلیفههای اویند و امامان منند و آن بزرگواران با محمد صلی الله علیه و آله
و فاطمه علیها السلام همه از یک نور و یک طینتند و از برای ایشان است هر
فضیلتی بجز خدائی و نبوت و رابعا شهادت میدهم که آنچه فرموده اند
و آنچه بیان داشته اند همه حق است و ایمان آورده ام بآنچه ایمان آورده اند
و دین میورزم بآنچه دین ورزیده اند و شهادت میدهم بانکه هرچه از امور
دین اتفاق دارند بر آن فرقه حقه اثنی عشریه همه حق است و هیچ شک
در آن نیست و رد کننده بر آن و انکار کننده آن کافر است
و شهادت میدهم بانکه دوستان ایشان دوستان خدایند و برای
ایشانست ولایت من و دشمنان ایشان دشمنان خدایند
و برای ایشانست بیزاری من و شهادت میدهم بانکه هرچه در کتاب
خدا و سنت رسول و ائمه هدی علیهم السلام از ذکر مرگ و رجعت و قیامت و
بهشت و دوزخ و آنچه متعلق بآنهاست همه حق است و صدق ظاهرا

کاظمی

کاظمینه همان طور است که آل محمد علیهم السلام فرموده اند و اعتقاد کرده اند و دین ورزیده اند
ثبتنا الله و ایاکم بالقول الثابت فی الحیوة و فی الاخرة بالکاظمین [illegible] سنه ١٢٨٨

مثنویه

والی ملک ولایت ذوالنون	او باسرار حقیقت مشحون
گفت در کعبه مجاور بودم	در حرم حاضر و ناظر بودم
ناگه آشفته جوانی دیدم	چه جوان سوخته جانی بودم
لاغر و زرد شده همچو هلال	کردم از وی ز سر مهر سؤال
که مگر عاشقی ای شیفته مرد	که بدینسان شده لاغر و زرد
گفت آری بسرم شوریست	کش چو من عاشق و رنجوری است
گفتمش یار بتو نزدیک است	یا چو شب روزت از او تاریک است
گفت در خانه اویم همه عمر	خاک کاشانه اویم همه عمر
گفتمش یکدل و یکروست بتو	یا ستمکار و جفاجوست بتو
گفت هستیم بهر شام و سحر	بهم آمیخته چون شیر و شکر
گفتمش یار تو ای فرزانه	با تو همراز بود همخانه

لاغر و زرد شده بهر چه — سربسر درد شده بهر چه

گفت رو رو که عجب بی‌خبری — به که زین گونه سخن درگذری

محنت قرب ز بعد افزون است — جگر از محنت قربم خون است

هست در قرب همه بیم زوال — نیست در بعد جز امید وصال

آتش قرب دل و جان سوزد — شمع امید روان افروزد

امیر را همه عقدها حل می‌کرد یاد محمد رضا در شب سیزدهم بر ال جمعی آمدم اینگاه سنه ۱۲۴۲

ایضاً بقطعه چیده شده

شنیدستم که ابراهیم ادهم — شبی بر تخت شاهی خفته خرم

بگوشش وی رسید آواز پائی — ز جا برجست چون آشفته رائی

بتندید و بگفتا کیست در بام — که دارد بر فراز تخت ما گام

جوابش گفت کای شاه جهانگیر — شتر گم کرده‌ام من عاجز و پیر

ز خنده شاه شد شاه ز جا خاست — که هرگز آدمی در بام شتر جست

شتر گم کرده از پی بان — شتر جوئی کنی در قصر شاهان

جوابش گفت کای شاه جهانبخت — خدا جوئی که بر سر تخت

خدا جوئی نخورد و خواب و آرام — شتر جوئی بود در گوشه بام

چه ابراهیم بشنید آن سخن را — صلا در داد آن پیر کهن را

تو هم در ده صلا گر مرد راهی — که این دنیا نمی‌ارزد بکاهی

ببخش ای بخشاینده بر تو — دری از غیب بگشاینده بر تو

اگر رحمت ز حق داری تمنا — ترحم بر دیگران رحمی بفرما

ایضاً لمولانا جامی

گشتیم در این جزوه بتا سر بسبق — کردیم تفحص ورقا بعد ورق

حقا که نخواندیم و ندیدیم در او — جز ذات حق و شئون ذاتیه حق

ملا جامی

ای برده گمان که صاحب تحقیقی — و اندر صفت صدق و یقین صدیقی

هر مرتبه در وجود حکمی دارد — گر حفظ مراتب نکنی زندیقی

سالک

دادیم بیاران جهان درس سبق — گفتیم و نوشتیم بر این روی ورق

باللّه که نگوئیم نگفتیم نگوئیم دیگر — یا حق بود آنچه هست یا آینه حق

ایضاً نفشه بعد متذکر شوید اولیای خدا را رابعه عدویه هفت روز
روزه داشت چون روز هشتم بنماز مشغول شد گرسنگی از حد در گذشت
کسی بدر خانه او آمد و کاسه طعام آورد آنرا رابعه بگرفت و بنهاد گفت بروم
چراغی روشن کنم گربه آمد و کاسه را بینداخت آشها را بریخت گفت دره
آب بیاورم و روزه را بگشایم تا وی کوزه آورد چراغ مرده بود قصد
کرد که در تاریکی آب خورد کوزه از دستش بیفتاد و بشکست رابعه آهی زد چنانکه
بیم بود که خانه بسوزد گفت الهی چیست اینکه با من بیچاره میکنی آوازی شنید
که هان ای رابعه اگر میخواهی جمله نعمتهای دنیا وقف تو کنیم و اندوه
خود را از دلت باز گیریم که اندوه ما با لذت نعمت جمع نگردد نقلست که
رابعه را بعد از وفات بخواب دیدند گفتند حال خود بگو که از منکر و نکیر
چگونه رستی گفت چون فرشتگان در آمدند و گفتند که من ربک گفتم
باز گردید و خدا را بگوئید که تو با چندین هزار هزار خلق پیرزنی ضعیف را
فراموش نکردی منکه جز تو کسی ندارم تو را کی فراموش کنم اکنون منم کسی
را بگو خدای تو کیست ایضاً نفشه برد که حکیمی فرمود از حال پادشاهان

عجبارم

عجب دارم که اگر غلامیرا بنوعی از علوم و صناعت مخصوص شده باشد و یا کسی را
بر افراد نوع خویش تفوقی دارد برایشان عرض کنند بهای گران
بخرند و اگر از اشخاص انسانی چیزی که بفضیلت و ادب متحلی بود معروض
ایشان گردانند بانکه چیزی نخرند بلکه بر ایشان نیز قیمت ننمایند بزرگی و
به باشد که مملوک ازو منجمله از کل فضیلتی بی سلع موفور مستحق باشد
چون بتوسط کارگزاران بهم از اینکار معدلت مدار نواب مستطاب اشرف
امجد والا روحنا فداه رسیده اینجانب نثار زواید و مکررات را از قلم انداخته
ننوشتم لهذا امتثالا لامرکم الاعلی مطاع بعضی افراد را در همین مقدمه با تحریر نموده

تا گل روی تو دیدم همه گلها خارند … تا ترا یار گرفتم همه یار اغیارند

تا جان در بدن دارم دست از دامنت بر ندارم

ترا من دوست میدارم خلاف هر که در عالم … اگر طعن است در عقلم اگر کفر است در دینم
ز دستم بر نمی آید که گیرم دست تو بنشینم … بجز رویت نمیخواهم که روی دیگری بینم
گر از عهدت بگردم نا جوانمردم نه مردم … عاشق صادق نباشد گر ملامت بر نتابد

ایضاً

اگر تو ترک محبت کنی و گر نکنی … من آن نیم که شود عهد تو فراموشم

مسلسلهٔ روی تو هر زمانی برجوی بابست **فرد** نمیدانم چه زور است این چه های این چه راز است

فراق روی تو از شرح و بسط بیرون است **فرد** ز ما مپرس که حال درون چون است

بخون نوشته‌ام این سبک را که خوانای بدیر اگر چه درد درونم نشسته در خون است

مکتوبی به پیامی اگر چه دشنامی باشد نگشاید اگر چه عتاب باشد از حضرت تو دشنام

چرا مضایقه میفرمائی **شعر** دشنام بده و فحش بنویس / با من چرا مضایقه از جور میکنی

چیزی نخواستم که در آب و گل نیست / نمیگویم فراموشش مکن گاهی بیاد آور

اسیری را که میدانی نخواهی از دل آزادش / همه شب بر سر ایوان داشتم حالش چه شد

کشته من نمی‌دانست احوالش چه شد / الحمد لله تو را چنین چشم از فراق کیان نیست

و چنین من خون از دیده روان است چه دانی که بر من چه شب میرسد مگر کسی که مردم افتاده نهان بخواند است

و گرنه سهل است باری یک صد بار اگر دارم / فریاد رسم نیست بغیر تو کسی

فریاد ز دست چون تو فریاد رسی / میسوخت کنم و دلگیر شدی لال شوم

تا سخن گفتن من بر سر گردم آید / گنه از بنده و عفو از خداوند

غم نیست گرم نیست بخفتگی تو راهی / دل خوش کنم از ره رهایی و نگاهی

روزی زند در من حسرت زده از غم / گر بهر نگاهی نروم بر سر راهی

سلامی از حقیر دردمندی / پیامی از فقیر مستمندی

نثار مقدم یار عزیز و دلبر با تمیز زیبا رفیق مشکین موی سرو بالای ماه سیمای سرو چمن دلجوئی و ای هزار دستان گلستان رعنائی انجا هر گرانمایه والی اختر بلند پایه شرح این قصه جان سوز گفتن تا کی سوختم سوختم این راز نهفتن تا چند دیر گاهی است مرغ دل شکسته بالم بقصد دانه خال از شاخ رعنا پرواز نموده و بشکنج زلف تا تبارات گرفتار گشته و چشم تمنا نگرانم روانه گشته چنین دانستم نتوان یافتن در راه عشق الا التصبر سبحان الله چه عشق است که چنین تیر برات نشسته بشت در نامه ماشاء الله چه ناوک اندازی که مبارزان همه زخم سینه زنند او بر قلب

ایضا نوشته بود اردشیر بابکان از سلاطین نامدار بود و پادشاهان کامگار بفرمود تا بر سه رقعه سه خط نوشتند و یکی از غلامان خود سپرد و گفت چون در مجلس حکم نشسته تغیر مزاج بر ناصیه من ظاهر گردد و آثار غضب و خشم در روی و چشم من پدید آید پیش از آنکه حکم کنم یک رقعه بمن عرض کن و اگر بینی که آتش غضب فرو ننشست متعاقب آن رقعه دوم بدست و اگر احتیاج افتد رقعه سیم بنظر من درآور مضمون رقعه اول آن بود

کن و عنان ارادت در قبضه نفس اماره منه که محرق عاجز و حال تو بود
ه تراست که و فحوای رقعه دویم آن بود که صبر پیش آر و بار بر دستان
ه ودیعت کودکان سند شتابکاری معامله مکن و بر ایشان که معیوب تواند رحم
کن تا آنکه بر تو غالب مکافات آزار بر تو رحمت کنند و بر رقعه سیم نوشته بود
ه در این حکم که خواهی کرد از شرع تجاوز مکن و از انصاف در مگذر

توسن خود تند مساز انجا — کش نتوان باز کشیدن عنان
حکم چنان کن که ز روی نسق — راست بود حکم تو با حکم حق

نوشته بود شیخ منصور بن شجنی فرموده ه هر که زبان را نگه دارد از غدر خراسان
از کلام شاپور است لا عصمة الا بتوفیق الله تعالی و شهرت بر او از محنت
دولت ایضا دیده شد ه از بزرگی نقلست ه روزی در بیمارستان
بغداد میگذشتم جوانی دیدم خوب روی جامهای دیبا پوشیده و بر
حصیر کهنه نشسته و زنجیر بر پای و هر دو دست و خلقی بر او جمع آمده گفت

در عشق تو انگشت نمای زن و مردم — هر لحظه فرو رفت ز اندوه تو دردم

نزدیک او رفتم و از حقیقت احوال سؤال کردم و گفتم اگر حاجتی داری بگوی گفت

وصال

وصال حبیب ابوزرا اگر میتوانی نزدیک سرای احمد دهقان سر آنکه سرای او روی قبله

قبله من سرای آن ترساست — جان من در هوای آن ترساست
کافرم در ره مسلمانی — ه مرا کش بپای آن ترساست

در بکوب و بگو

در عشق توام طاقت رسوائی نیست — وز هجر توام روی شکیبائی نیست

من او را که را شنه خود را بدان کلبه رسانیدم آواز
دادم زنی بیرون آمد چون احوال او را با وی گفتم از درون خانه آواز دختری بر آمد
ه میگفت

در عشق کسی را که شکیبائی نیست — وز هجر تحمل و توانائی نیست
مرگ است علاج او و بیرون مرگ — هر مصلحتی دیگر ه سیدائی نیست

من باز گشته احوال را با آن جوان باز گفتم آهی زد و جان بداد بعد از لمحه از
آن محله فریاد بر آمد ه فلان دختر در گذشت الا لعنة الله علی الکاذبین
نوشته بود مطلبی را که مینویسیم نه کسی بگوید برای کسی و نه طالب شنیدن آن است
لکن فایده های بسیار در فهمیدن آن است هر کس نظر کند در منبع علم این علم را
موافق حکمت خواهد دید بطوریکه هیچ حکیمی خدشه نمیتواند بکند در برابر این طورها
بنیاد شده می چیند صنعت حکیم عالم ق در بسی خواهد یافت انگیم

بیهوده و عبث نیافریده پس برای فایده این خلق را در این عالم آفریده
و آن فایده یا بر قابل اعتنا باشد و اگر محل اعتنای عقلا نباشد از هم لغوات
و بابت آنکه آفریده هم عبث باشد حالا ببینیم فایده خلقت این عالم چیست همین است
که مردم بخورند و بیاشامند و تغوط کنند یا قومی بمعاصی بکوشند آخر نمی
قومی شراب میخورند و خر میشوند قی کنند و ریش و سر خود را ملوث میکنند
این عالم با این عظمت برای اینها که نیست خداوند این آفتاب که چهار هزار سال راه
درشت‌تر از تو و بزرگ که او هزار برابر روی زمین است بیهوده برای فایده‌ای
ناقابل بیافریده بلکه فایده قابل محل اعتنا معرفت و عبادت خدا است برای
این آفریده که عارف بحق او شوند و نه اینست از بنده که بندگان نفعی باو
برسد بلکه خود منتفع میشویم مثل بندگیها مثل کندن معدن است و مثل
کلنگ زدن و زمین را کندن و از آن سنگهای سخت معدن بیرون
آوردن و گداختن و از آن بجوهری بیرون آوردن و طلا و نقره بیرون آوردن
فایده آنکه زحمت است برای شما حاصل میشود شما را کسی جریمه نکرده راه نموده اند
برای خود دولت ابدی پیدا کنی و صاحب گنجهای گران شوید او حاجت شما

ندارد

ندارد خزاین جود و کرم او بسیار است شما را دلالت کرده اند بسوی آنها
و وعده او را و کندن معدن را بر شما داده اند و منت صاحب گنج
سحر میشود که اگر میخواهی میان این کس جدائی بیندازی چنین کن و چنین کن
آداب تعلیم شما میکند حالا تحمیل بر شما وارد می آورد بلکه منافع شما را یاد میدهد
حالا شما عذرها میتراشید برای ترک دین بهانها میجوئید فلان شد
و فلان و نتوانستم نماز کنم و روزه بگیرم ضرر خودت از کیسه خودت رفته
و ذلك الذين خسروا انفسهم خدا میفرماید اینها که بنده نفوس خود را
ضرر میزنند حیات و دوام و ثبات ابدی از دست او میرود بهانه برای
که میاوری که لت از چه می ورزی خوب تنبیه تو کسالت است حالا
نتوانستی نماز اول وقت کنی چرا بهانه میجوئی حالا دیگر ضرر که عذر برای
چه می آوری پس تحمید که کردن تو نکرده است والله طریق اکسیر
ساختن یاد تو داده اند فرموده اند همچو کن همچو کن حالا تو عذر می آوری
که من مثلا نتوانسته ام عرق فلان چیز را بگیرم عذر میخواهد مگر
اینکه راه را که نکردی اکسیر گیرت نمی آید نه بخدا ضرر میرسد نه بمجتهد

بلکه ضرر بجودت رسیده بقدری که حرص داری برای این اکسیر عمر در آن کن
هرچه کمتر حرص میزنی کمتر گیرت می آید بسیاری از مردم چنان می‌پندارند
که خدا را غضبی هست که خلق میشود در کلهای گردنش رگ میشود خون دل
او بجوش می آید آنوقت حکم میکند خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه این را
بکشید ببرید بجهنم خیال میکنند در او تغییری پیدا میشود غضبی در ذات
او پیدا میشود که نبود و چنان می‌پندارند که خدا که رحم میخواهد بکند
نرم میشود دل او نازک میشود رقتی در قلب او پیدا میشود مثل نفسانی پیدا
میکند پس از این نرمست آنوقت میگوید ببرید این بنده را به بهشت
خدا را مثل خود خیال میکنند عارف شو مثل جهال مباش پس بدانید
که جمیع این اعمال شرعی که شما میکنید یا امر خداست یا نهی خداست
و این امر و نهی مثل ادویه است که خدا خلق کرده چنانکه در میان
گیاهها گیاهی است که او را حشیش میگویند و آن سم است اگر برکاب
بزنی سوار را میکشد جدوار هم یک گیاهی است که تریاقیت دارد
اگر کسی آن زهر را خورده باشد آن جدوار را که میخورد دفع زهر از او (از تن آدم)

میکند

میکند یکبار هم گیاهی مضر آفریده که آدم آنها را که خورد ناخوش میشود
بنیه او یکپاره باعث تب میشود یکپاره باعث سردرد و چشم درد
میشود یکپاره گیاهان نافع آفریده که اگر آدم بخورد درد دل رفع میشود
یکپاره است چشم درد رفع میشود مفاصل رفع میشود با این طور اوامر الله
جمیع اعمالی که هست مثل دواهاست بعض مضر است بعض نافع
لامحاله اثر دارد اگر میخواهی ببینی برو توی بازار بچه بگو پدر فلان ببین
چه طور فی الفور این کلمه حرف احداث غضب میکند در دل او بد بگوید
بگو قربان شما شوم ببین فی الفور احداث رحمت در دل او میکند
اگر مشتی به بچه بزنی یا زیر بغل کسی را بگیری ببین چگونه اثر میکند جمیع
اعمال شرعیه هست بعینه خدای رئوف رحیم چون شماها را دید
نادانید بعضی چیزها انبیا را فرستاد بسوی شما و آنها را امر کرد که شما
بگویند که فلان عمل و فلان عمل سبب فساد دنیاست و فلان عمل سبب
فساد آخرت چنین کن دنیای تو اصلاح شود چنان کن آخرت تو
اصلاح شود اینها را اعمال را برای شما ذکر کرده اند این فقه و این علم شریعت

٤١

کتاب مفردات ادویه است معجنش را هم نوشته اند صاحب هر چیز را
فرموده آنچه لا اکله میخواهد از آن زهر با بخورد بدرک هر که هم میخواهد بخورد
از آن تریاق بهشت ببرد هر که از هر طرف میخواهد برود هیچ نهی نیست
لا اکراه فی الدین باورت نمیشود میخواهی ببینی چه اثرها در این اعمال است
دروغ اگر گفتی بی اعتبار میشوی در میان مردم دروغ مگو تا مردی باشی
معتبر اعتنا بتو کنند غیبت مکن بجهت آنکه لا محاله میرسد باصحابش باو میرسد
میان شماها تفرقه میشود مال مردم را مخورید حاشا مکنید بزن
یکدیگر نگاه مکنید بچیزهای مردم نگاه مکنید طمع در مال مردم نداشته
باشید شریعت دیگر چه چیز است غیر از اینها بجز آنکه آثار اینها را خودت بشنا
برسد چیز دیگری نیست تحمید دیگری نیست همچنین چیزهای دیگر هم روح
ترا اثر میکند فرموده اند خلق خودت را خوش کن توکل کن
خودت را راحت نما زهد در دنیا داشته باش صاحبت راحت شود
ناگه زنا چندانیهد غم و غصه گفته اند غسل کن تا آن عرق متعفن که از
جنابت برای تو حاصل شده از تو دور شود این عرق نمیخواهد گفته اند

بچشمهات را

چشمهات را سرمه کن نور چشمت زیاد شود گفته اند مسواک کن تا دندان
تو پاک شود و زنت متاذی از تو نشود برادرت که با تو سرگوشی میکنی از
گند دهان تو متاذی نشود غسل جمعه کن تا مردم از گند بدن تو متاذی
نشوند حسب این شریعت منافع خود تو است عذر می آوری که بقدر نتوانستم
عمل کنم نتوانستی نتوانستی حالا عذر می آوری پس خدا که نگفت
زنا کن خدا نگفت نمیر نیز بلکه برای اعمال اثری قرار داده آن اثرهای
مضر غضب و سخط خداست و آن اثرهای نافع رحمت اوست هر گاه
تو آن اعمالی را که کردی اثرهای نافع دارد اثرهای رحمت ترا در می گیرد
و همان رحمت جنتی است که خدا در دنیا و آخرت برای تو آفریده حالا
تو از اهل جنت و در جنت میشوی کارهای مضر را کردی ضررهای
ترا در می یابد و همانها غضب خداست و تو داخل جهنم شده اگر نه داخل
جهنم شده چرا داد و بیداد و فغان داری بجهت آن اثرها است حالا
کننده است کرده لهذا الا اینکه جهنم در دنیا بحسب دنیاست و جهنم آخرت بحسب
آخرت بهشت دنیا بحسب دنیا و بهشت آخرت بحسب آخرت است

این بود مغز حرفی که گفتم صاحب شریعت آمده معدن کاری یاد شما داده
میخواهی معدن طلا کار کنی کار کن طلا گیرت می آید میخواهی معدن گوگرد
مشتعل کار کنی بکن آتش نصیب تو میشود و بعضی از مردم هستند که کلنگها
دست گرفته اند در معدن غضب کار میکنند و حرفهای مزخرف شیطانی
میزنند کلنگ میزنند و هر کلنگی در وادی برهوت خواهند افتاد می بینی
میگوید خدا کریم است برو تو چه میدانی بلکه من از تو بهتر باشم مردکه تو
داری میکاوی معدن کبریت افروخته را و میگوئی خدا کریم است
خدا کریم هست اگر راست میگوئی و خدا را کریم میدانی چرا از او معصیت
میکنی چرا کسب میکنی بگو خدا کریم است و دست را از روی هم بگذار
هیچکار مکن اینکه نشد خدا کریم هست هستما کلنگ تو داری کلنگ بر معدن
کبریت افروخته میزنی پس بدان که اینها را شیطان بتو میگوید اگر بخدا
معتقدی تو را نهی کرده اند از آتش تو چرا در این معدن کار میکنی ترا امر
کرده اند بکنید معدن رحمت بر معدن گوگرد مشتعل نخشته شده اسم المنتقم خدا
اسم معذب خدا اسم مهلک خدا این اسم کریمی که تو میگوئی بر در و دیوار

معدن طلا

معدن طلا نوشته شده اسم کریم اسم رحیم اسم عفو اسم غفور اگر اینها را
میخواهی این معدن کار کن لیس بامانیکم و لا امانی اهل الکتاب من یعمل سوء
یجز به پس اینها حرف است هر کس در هر معدن که کار میکند همان را دارد
با فتیکه خدا غضبی نمیکند و متغیر نمیشود و خداوند پاک در ذات آنچه نیست شر
جاز چون دید از روی نادانی ما زهرها را میخوریم مکرر حدی و تازیانه و تعزیری
قرار داد مثل چوب نهاد تا بترسیم و زهر نخوریم اگر ما عقل داشتیم ابدا
این چوب و کتک را برای ما قرار نمیدادند اگر الاغ راه میرود دیگر لازم است
سیخش زنند برای اینست که حق صاحبم را باید ملاحظه بکنم پس این حدها
بجهت بی شعوری ماست و نه خیال کنید که گناهانی که حدی در دنیا دارد
بزرگتر است و آنچه حد ندارد کوچکتر خیر امر خطیر است هر گناهی که چوب
و کتک دنیا کفایت آنرا میکند حد در آنجا برایش قرار دادند و بر
گناهی که چوب و کتک دنیا کفایت آنرا نمیکرد آنرا گذاردند
برای آخرت پس هر که باین شریعت عمل میکند هیچ منتی بر سر
خدا و پیغمبر نگذارد بلکه باید ممنون باشید که این شریعت را بشما تعلیم کرده اند

من بعض شعل الخ جزاره
ومن بعض شعل الخ شراره

خبث الدانی حیز ... شعل
ازنا شبیه ... دانه حد دارد
... حیز

فتنه بیان مردم نمودن
از بخی حیه نزارد و فتنه را ایگیخته
و مال اینکه او از فتنه شهرات

۴۴ وشنوا دانا را از عذاب نگاه داده اند یمنون علیک ان اسلموا قل
لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان ان کنتم صادقین

شنیدم که صیادی در مرغزار قصه دوم برون رفت روزی بعزم شکار
خرامان بپای درختی رسید — نهالی چو قد دلارام دید
همین گشت برگرد او سر بسر — که تا صید خود آورد در نظر
یکی قمری بر سر شاخ دید — کمان را برآورد و تا زه کشید
چو قمری نظر کرد بالای سر — یکی باشه آسی آمدی در نظر
ز بالاش آن باشه صید گیر — ز پایین صیاد دشمن به تیر
میان دو دشمن چه سازد کسی — خدایا بجز تو که دادش رسی
قضا را یکی مار آمد پدید — اجل را گشته صیاد را پا گزید
بلغزید دستش خطا رفت تیر — به در سینه باشه شد جای گیر
ز بالا بیفتاد باشه و مرد — ز پایین صیاد هم جان سپرد
چو قمری نظر کرد دید شاد — بشکر خداوند دهان برگشاد
که ای خالق پاک روزی رسان — دهی مرده را زندگی امان

بگرزن

ایضاً
شنیدستم که افلاطون شب و روز — بگریه داشتی چشم جهان سوز
یکی گفت الحکیم این گریه از چیست — بگفتا هیچکس بیهوده نگریست
از این گریم که جسم و جان دمساز — بهم خو کرده اند از دیر باز
جدا خواهند گشت از آشنائی — همی گریم از آن روز جدائی
زن و فرزند و مال و دولت و زور — همه هستند همره تا لب گور
روند این همه غمناک بر تو — نیاید هیچکس در خاک با تو

ایضاً
دلا یکدم از خواب بیدار شو — ز سرمستی و کبر هشیار شو
بعبرت نظر کن سوی رفتگان — که فردا شوی عبرت دیگران
بزرگی که سودی بگردون سرش — نگه کن که چون خاک شد پیکرش
در آغوش همانا به شوخ شنگ — گرفتست گورش در آغوش تنگ
کرا هم خبر از جم و جام او — بشد تیغ آخر از و کام او
بعبرت نظر کن که گردون چه کرد — فریدون کجا رفت و قارون چه کرد
بپا گنج بردیم بسیار رنج — کنون خاک ریزیم بر سر چو گنج
سکندر که صد سال عالم گرفت — جهان مرگش آخر بیکدم گرفت

کجا رفت پرویز و آیین او — کجا رفت آن عیش شیرین او

چو شوکت نشانان افراسیاب — نشان زو سزاوار جهان خراب

تهمتن تهمتن همیکرد از ان شیر رم — پلنگ اجل چون دریدش بهم

شنیدم که چون رستم زال رفت — خداوند شمشیر و کوپال رفت

زهر جهان نگذرد اندکی — همی خواهی توام بود از این آبکی

جهان ای برادر نماند بکس — دل اندر جهان آفرین بند و بس

ایضاً

شنیدم که جمشید فرخ سرشت — بسر چشمه ای بر بسنگی نبشت

درین چشمه چون ما بسی دم زدند — برفتند تا چشم بر هم زدند

دریغا که بی ما بسی روزگار — بروید گل و بشکفد نوبهار

دریغا که بی ما درین بوستان — نشینند با یکدگر دوستان

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت — بیاید که ما خاک باشیم و خشت

تفرج کنان با هوا و هوس — گذشتیم بر خاک بسیار کس

کسانی که از ما بغیب اندرند — بیایند و بر خاک ما بگذرند

جهان را تیره و تا زنده ایستیم — چه شبها نشستیم و برخواستیم

ادم

ایضاً

زدم تیشه یکروز بر تل خاک — شنیدم از او ناله دردناک

که گرمی سزد تیشه آهسته زن — بر این گوش و چشم و وجه حسن

بسی روی خوبان مهوش بود — سر و تاج شاهان سرکش بود

ایضاً

بر دو رخم شبنم خجلت و نامم که نه سیر — آتش بگرمی عرق انفعال نیست

ایضاً

بت پرستی بود در هندوستان — بت پرستیدی بهر حال از جان

سجده بت شیوه اش هفتاد سال — عمر خود را صرف کردی در ضلال

از قضا روزی بر سم عادتی — روی داد او را گرامی حاجتی

پیش بت هفتاد بار آن کج نهاد — بهر حاجت روی بخاک ره نهاد

عرض مطلب کرد از او حاجت نشد — گوهر مقصود با مرادش حل نشد

گفت آخر عمرها از بهر این — سودم از بهر چنین روزی جبین

سجده اش امروز هم هفتاد بار — کردم و کامم نداد آن کج نهاد

یکره آخر از برای امتحان — رو کنم سوی خدای آسمان

چون صنم بر سینه‌اش زد دست رد / سر برآورد و بگفتا یا صمد

از سموات علا آمد جواب / سوی او لبیک عبدی شد خطاب

کی گرامی بنده مقصود تو چیست / هیچکس نومید از این درگاه نیست

غلغل افتاد در کروبیان / که خداوند زمین و آسمان

سالها بت میپرستید این یهود / هرگز او را ره باین درگه نبود

چونکه یکره خواند اینک فخر ترا / گفتن لبیک عبدی خود چرا

آمد از پروردگارش این سروش / وحی کی خیل ملک یعنی خموش

آن صنم را خواند از او محروم ماند / بعد آن ما را ز روی عجز خواند

گر ز خود من نیز محرومش کنم / پس چه فرق است از صمد تا آن صنم

نه من از لطف و کرم هر ساعتی / گفته‌ام لا تقنطوا من رحمتی

ای خدا من کمترم زان بت پرست / لیکن امیدم بدرگاه تو هست

از معصوم صلوات الله علیهم رسیده است که الناس کلهم بهائم الا المؤمن والمؤمن قلیل قلیل کالکبریت الاحمر و فرمودند ندیده‌ای کبریت احمر و حق تعالی در کلام خود فرموده اولئک کالانعام بل هم اضل

حالا چون مردم در عرض از مومنین غالباً واقع نشده باکی ندارد هرچه ناگفتنی است بگویند و هرچه نانوشتنی است خصوصا بر دیوار مسجد بنویسند و آنچه نادیدنی است میخواهند ببینند ولی آنچه بر حرف در این اوراق این جان‌نثار ثبت و ضبط نمودم از دیوار مسجد حک و پیاک نمودم و لاعلاج از آزادی هر خواهم هستم در ارض خلق نبودم بنوشتم

قاضی حمص گفت با رندی / گرچه شارب نگیری ای ملعون

لیک تا آنکه سوده بنگم / صاف و روشن ره تخلی و درون

گفت بنگ از چه میخوری گفت آه / چکنم نیست چون می گلگون

گفت میخواره‌ای تو گفت آری / نخورم می ز دست شاهد چون

گفت با شاهدت چه نسبت گفت / چکنم نیست ساده موزون

گفت حبسش کنید این سگ را / تا بریزم بحکم شرع خون

آخر شب بخلوتش طلبید / گفت ای جانشین افلاطون

تو رفیق منی بیا بنشین / (اصلاً نبود) اینک این بنگ و باده گلگون

هر جا که رسم بدر و دیوار تو / کاغذ نبود بر در و دیوار نویسیم

شیخ عم بار

یک شبی بگذشته گی نصف شبم اما | مرد دید آن قحبه کسی دارد خوشک از بهشت
بر در کون کله خورده او نهادم | با خبر گشت و مکدر شد ورا کس را نشست
گفت را ای خدا کعبه را رو چه بی‌موز | ای بو کس مثل مسجد و کون چو کنشت
گفتمش خرم شو و از این زن و فسانه مخوان | همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

مرد

روزی از بهر تماشای دشت | چند زن با یک شهزاد از تهران
ساعتی با زنها در گل زار و گشت | چند خر دیدند در صحرا چران
نره خر بر ماده رغبت نمود | بر مثال عاشقان بر دلبران
با عمودی یک گز و نیم آبنوس | کاد نی میکرد بر رسم خران
چون زنها زان دور آنجا لب بدید | بر کشیده آهی و گفت ای کجا بهر آن
گر جماع این‌ست کین خر میکند
بر اسس ما میرسند این شوهران

نازم بحر ابیات که آهنگش اهست | چون بنگر نظری بیش سایم بهشت
یک آه من از مدرسه‌ام بیرون | ویران شود این مدرسه دار از جهات

م

عشق آمد و صبر از دل دیوانه برفت | صد شکر که بیگانه از این خانه برفت

بسم الله الرحمن الرحیم فرد قصه حال خود کنم انشاء
گرچه بیرون ز حد امکان است | ساله از تقدیر حضرت یزدان
با حال پریشان از تیمران در عهد حکومت صاحب دیوان در شهر
اصفهان حفظه الله تعالی عن الحدثان آمدم بقصد تحصیل علوم و تول خود را
در مدرسه جدیده سلطانیه قرار دادم الفت از اقارب و ارحام گسسته
و دل در کنج مدرسه چون غنچه نشسته و دل بقا در نزد الجلال حی متعال
بسته و مشغول علوم مرسومه شدم چندی در آن مدرسه بوسوسه ماندم
اگرچه بهائی پر بهبا [illegible] باید نو ایها القوم الذی فی المدرسه
کلما حصلتموه هم وسوسه | و بعد از چندی بجهه اتصال
و عدم تمکن بر دل گاهی در اصفهان و گاهی در تیمران آمد و شد
میکردم و هر وقتی مدد معاشی ممکن میشد از تیمرم با صفهان
بجهه تحصیل [illegible] می آمدم چندی از این مقدمه بگذشت که چرخ شعبده
باز طرح دیگر ریخت و تخم گرانی را در عالم بیخت اگر بخواهم برخی
از گرانی را ذکر کنم نه زبان را یارای تقریر و نه قلم را یارای تحریر

بعضی از آن را شاعری بنظم آورده و بنظر حقیر فقیر المحتاج

دلا ربه الغنی رسید و نوشتم — عجب از شهرت سخنطی گران تا کرال
دست حرد شسته ز جان خلق جهان بر جوان — بسکه هر روزه همه روزه بروزه گفتند
بود سرتاسر هر سال چو ماه رمضان — نان خورشیدی اگر زهره بهره ز فلک
آمدی چنگ زنان چرخ زمان رقص کنان — تو نهالان همه بر خاک هلاک افتادند
همچو از باد وزان برگ رزان گاه خزان — خلاصه القول رخ زیاد بود متفقت شد

و خلق اصفهان این گرانی بیکران را نسبت بصاحب دیوان میدادند
اگرچه مشیت الله بود و لکن اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه ظاهراً
او سبب بود العلم عند الله الواحد القهار و هر کسی از ان وقع
بفغان آمده بود و چون سلسله شعراء از اهل زبان میباشند
و کسی را با هجا زبان رجوعی نیست مترنم به بعضی مقالات
شدند و میرزا عبدالله سرگشته متخلص بحجوی در شان
صاحب دیوان گفته بود و غیره از قبیل رحیم خان و حاجی رضا خان
و بنظر حقیر چند شعری از هجوها بود که در شان صاحب دیوان گفته بودند نوشت

صاحب دیوان

صاحب دیوان اگر قیمت نان بیشتر میکرد — کاری خیری ز برای گل و بلبل میکرد
فصل بلبل و گل را ز شب تا بسحر — هست منقول که چون نقل تنقل میکرد
حس بلبل که رسیدی به مشامش دم صبح — اثر رایحه عود و قرنفل میکرد
مرض زاده خطاب مکرر دارش بکر — گاه و بیگاه با وی تش تدارک میکرد
خواهر قحبه او درس بر او پیش حسن — وعده یک کس خود با پسر بلبل میکرد
پسر کونی او چونکه بر آن زن تا شب — گذران مدتی از پهلوی قنبل میکرد
که آن فاحشه قحبه بجای پدر بیت — جای حلوا بدرش گرم تناول میکرد
میکشیدیم بخنجرها در این آخر بر — جهتر دهر اگر گوشش ما حنبل میکرد
دفع این کونی نامرد فرو شق عنق — کاشکی شیر خدا صاحب دلدل میکرد
یا که آن واعظ امیر بعروج بر — زانوی خویش بخویش جزا زانو کرد
پسر او هم اگر بود در این شهر خراب — قطع امید بکلی ز توکل میکرد

خلاصه از این قبیل بسیار گفته در هجو او وغیره بار چندی نگذشت لطف
حضرت یزدان شامل اهل اصفهان شد و معزول شد و نواب
اشرف امجد امیرزاده و صفهانی الحکم رانند اصفهان منصوب شد و این

حقیر بی سر و سامان از اصفهان قصد دار الخلافه طهران نمودم
بجهت استیصال شیخ کج روی چرخ کج مدار پامال رنج سفر گشته تا آنکه
بدار الخلافه طهران رسیده چندی نگذشت که قحطی عظیم در طهران شد بنده هم
از قدوم نامبارک محمود بود ما التقدیر العبد به تدبیر الله مقدر قریب یک سال
در آنجا توقف نمودم عزم اصفهان کردم و آمدم وقتی که آمدم وزارت
اصفهان بجنتقلی خان مفوض شده بود چون با حرف مستعد در عالم شده بود
چندی از انقدمه نگذشت معزول شد و میرزا زاده هم بعد از او معزول
و خبر فرح اثر حکومت خورشید چرخ اقتدار و در بحر افتخار و وحید ایران مدار
شه زاده اشرف امجد ارفع کامکار یعنی ظل ظل حضرت پروردگار ظل السلطان
باهل اصفهان رسید در آن وقت مثل خبر آوردن از یوسف برای یعقوب شد
چشم اهل جهان بهمین واسطه روشن شد چندی نگذشت که موکب اجلال آن بهرام صولت سلیمان
حشمت انوشیروان رافت در اصفهان وارد شد اصفهان از قدم با برکت الحمد الله
آن عبرت گلزار ارم شد و بنای عدل و انصاف نهاد فرد

فرومایه کان را ز در دور کرد   جهان را ز انصاف معمور کرد

از مواد

خلق عزیز ختن بر

از معدلت او گرگ با چوپان رام شده است ملک در عهد دولت او در نزد
بواسطه لطف او و اهل مکر و خدعه ذلیل لا زال دولته چون التفات تام باهل
کمال داشته حقیر هم اندک طبعی داشته و آن آفتاب رای فلک اقتدار
غزل مصرع تضمین بنده هم شوق نموده غزل را گفته تا آنکه روزی از مقدم جواهر
آسای خود مدرسه را منور فرموده و در مقام التفات با طلاب مدرسه بر آمده
بعضی را حکم بکتبت فرموده این بنده هم غزل را بعرض رسانیدم التفات
زیاد فرمودند من بعد هم غزلهای انشا نموده ام بلکه بعرض آن فلک قدر
ملک مرتبه والا برسانم از تقدیرات فلکی ممکن نشد لهذا در کوزه ثبت نمودم
تا آنکه زلف که مخفی واضح شود   و بدانند حالت این عاجز را بالله التوفیق

تا دل جمع خود آشفته شیدا نکنی   دست در حلقه آن زلف شکن سا نکنی
تا که زهر غم هجران نچشی چون خسرو   کام شیرین ترا زان لعل شکرخا نکنی
محتسب از رخ دلدار چو تمیز نشود   بنگه جام اگر ترک سر او با نکنی
پا سر و پای خرابات نخود را   بنگه جام اگر ترک سر ادا نکنی
پی بر نار که خورشید نکن آن نهی   تا که وارسته تنت را چو مسیحا نکنی

جابت حزین ... نیست

از لب خود بس مرا کامروا کن امروز ای پسر گر نکنی دائم فردا بکنی

معتکف باکر چو صنعان بکلیسا نشوی دست در گردن آن دلبر ترسا نکنی

نشود مرتبه و قدر تو آنقدر بلند تا ثناگستری حضرت والا نکنی

چون نه بینی چون بحر گهرزای ورا رو دگر بهر گهر جانب دریا نکنی

خلاصه اگر بخواهم شرح حالات خود را و چه چیزها با این صغر سن دیده ام شرح دهم مثنوی هفتاد من کاغذ شود صهبا اسمش آقا محمد تقی خلف ملاعبدالله است اجداد ایشان از دماوند آمده در خاک پاک قم ساکن و خود در آنجا ساکن و متولد شده تا سی سال در آن ارض تبرک نشو و نما یافته حال بیست سال بیشتر است که در اصفهان میباشد و شوق شعرش بهم رسانیده اکثر اوقات با این بی بضاعت بسر میبرد و بسیار شکر دارد و بسیار مشتاق و در واقع صاحب کمال و اخلاق حسنه و صفات مستحسنه گویا سرشت پاکش از عناصر اربعه جز ناری ندارد و ظاهرش چون باطنش در کمال صفا و در عالم شاعری بغزل سرائی

رباعی

لطفعلی بیک ... در ازده سالگی از ... در این مدرسه که ... در نو معلم ... تذکره مجموع ... و از حفظ میبنمود و ... و بعد از ... چند فقره از ... و هر گاه ... تذکره را ... لهذا الکنف ... ملاک ... در طرف ... این ... عرض احوال ... با بعضی از اشعارش ... والسلام

در رباعی گوئی مایل بود و در اشعار خود نقصرفات نیکو دارد و استقامت بسیار در تصحیح الفاظ میکند و جمعی به این علت از او در تابند آخر الامر در شیراز بسرای جاودانی ارتحال نمود بجهه ضبط سال فوتش تاریخی صباحی گفته که ماده تاریخ او این است

کلک صباحی ز نقش از پی تاریخ دائم بود از کوثر لبریز جام صهبا سنه ۱۱۹۱

آنچه گفته است هر فردی از غزلیات صهبا ثبت شد بترتیب تذکره

شادم با سیری که بکنج قفس است فرد جائی که توان بر دست زیر پر ما

بنشین بگو بتا خبری با که یار رفت فرد چون از خودی تو بی خبر و زخدا است

بفردا داده امشب وعده خون میخورم نبینم فرد ه آیا از کی فردا و باشد در کی امشب

یار آمد و دلم نگاه بست گشود ورفت فرد زین آتش بهقصه برآورد دلگاه و رفت

ما را ز یاد میتوان برد فرد از خاطر ما نمیتوان رفت

یار اگر با همه کس مرا بر آستان نازست فرد نیست یار خاطرم گر مدعی را یار نیست

از سینه میکشم ز جفای تو آه و باز فرد در دل ز آه خود نمدامی بسیار هست

به میوه ها اغیار می برم حسرت فرد من وفای نخل که سرگران دارد

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورایملی

ببین محرومی عاشق که گلی برش رخ در گلشن فرد نمی‌سازد بقدر آنکه عندلیبش آشیان بندد
آنچه من گفتمش همه که در گوشش باد فرد وانچه از غیر شنیده است فرامشش باد
دایه است گر بجان بمهد ناز تن می‌پرورد فرد هست بهر غیر دشمن بهر من می‌پرورد
زد به پر چمی به تیغم یار و یاری را امن فرد ریخت کارم را بر چمی زخم کاری را امن
رفت و پدار زنده ماندم سخت جانی را نگر فرد آمدم زخجلت شرمساری را ببین
اگر از رنج اسیری شد ایمن مرغ چمن فرد سخن دامی و حرف قفسی می‌شنوی
منم مدام تو مرغی که میبرم حسرت فرد به آن اسیر که چین گردنش باشد گشتی
این پیمان که ما را بود از روز ازل پیش نمی‌دیدیم فرد تو از جفا کشیدی تیغ از نیام نمی
مرغ دل من که دل نوازش کرد رباعی در دام سر زلف درازش کرد
پایش چو کشید نه بی آزاد نیست از بند رها کند که بازش گیرد
خجلان که سبی پا سرو سامان دارند رباعی دامان تو بر کف چو غلامان دارند
انانکه نبود دست رسی دامنشان امروز ز دست برامان دارند
تا ساغر چهره جام مه گشت پدید رباعی چیزی بجهان کسی به از باده ندید
آیا چه گرفتش نه بها آنکه فروخت آیا بعوض چه دادش آنکس که خرید

طالب

16

حاش بکسی حکایتی از تو کنم رباعی با شکوه پر نهایتی از تو کنم
آنکس که بداد من رسد غیر تو کیست پیش تو مگر شکایتی از تو کنم
گویند که از سرو قدان سرو قدی رباعی از چشم بد زمانه دارد ردی
نی نی بود از چشم من آبش از رشک بر چشم خوشی اگر رسد چشم بدی
قطعه تاریخ عروسی بجهت رفیقش که همان حاجی لطفعلی بیک آذر تخلص شاگرد است
شمع بزم فکر آذر هست قطعه محفل افروز سخن چون انوری
آنکه باشد نوعروس طبع او غیرت افزای بتان آذری
از نکو سنجیدن درهای نظم هست بازار سخن را جوهری
آمدش در برج زهره اختر است اختری چون زهره از نیک اختری
کلک صهبا بهر تاریخش نوشت زهره آمد در کنار مشتری
طبیب اسمش میرزا عبدالباقی از سادات موسوی خلف الصدق مرحوم میرزا
حکیم باشی نواب شاه سلطان حسین صفوی بعد در عهد شاه عباس ماضی میرزا سلیمان
جد ایشان از فارس بعراق آمده در اصفهان متوطن و نسلاً بعد نسل در خدمت
سلاطین صفویه مفتخر بعد در کمال احترام و اعتبار و میر رای نزد دولت بوده طبابت نادرشاه

سرافراز و بعد از آن در اصفهان ساکن و کلانتری اصفهان نیز کرده

هیچکس به اتفاق افتاده خالی از ضبط تمغه دیوانی در حیات خود زینت داد

در سنه ۱۰۱۷ کنج حیاتش از پا درآمد و این اشعار از مقالات اوست شعر

پویم بچه سامان ره نعمت که نشاید — کس پشت خسی تحفه برد باغ ارم را

با دست تهی آمده‌ام زانکه نزیبد — جز دست تهی تحفه خداوند کرم را

قسمتم کاش بکوی تو کشد دیگر بار — قطعه — ور از آن مرحله من جهت دیگران شم بار

بی تو بر سینه زنم هر چه در این خانه سنگ — بی تو بر هم شکنم آنچه در این بادیه خار

همه در وصل ندانم که بنالم از هجر — همه سرمست ندانم که بگویم ز خمار

با گدائی تو از خواجگیم باشد ننگ — با غلامی تو از خسرویم باشد عار

ابن محمود الغزنوی این رباعی ازوست — رفتی و دل خسته مشوش بی تو

عیش خوش من شد آه ناخوش بی تو — تو رفته و آمده من بی تو بجان

تو در آبی و من در آتش بی تو — ابن یمین این اشعار ازوست

چنین جا بمرم چهی شمرم صحبت نادان — زیرا که گران باشد و تن کرم نزارد

از صحبت نادان بتر است نیز بگویم — خویشی که توانگر شد و آزرم ندارد

این

زین بهره بتر دان تو شهی را که در اقلیم — با خنجر خونریز دل رزم ندارد

زین هر سه بتر نیز بگویم که چه باشد — پیری که جوانی کند و شرم ندارد

اتابک سعد بن زنگی این رباعی ازوست — در رزم چو آتشم و در بزم چو موم

بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم — از حضرت ما برند انصاف بشام

وز هیبت ما برند زنار بروم — امام قلیخان این رباعی ازوست

در عالم اگر سینه فگار است منم — گر در ره اعتبار خار است منم

در دیده من اگر فروغیست توئی — بر خاطر تو اگر غبار است منم

بهرام میرزای صفوی این رباعی ازوست — بهرام در این سراچه پر شر و شور

تا کی بحیات خویش باشی مغرور — گردید در این بادیه صیاد اجل

در هر قدمی هزار بهرام گور — جلال الدین اکبر پادشاه رباعی ازوست

من بنگ نمیخورم می آرید — من چنگ نمی‌زنم نی آرید

رباعی — دوشینه بکوی می فروشان — پیمانه می بزر خریدم

اکنون ز خمار سرگرانم — زر دادم و درد سر خریدم — سامی این رباعی ازوست

کامیست مرا اگر فلک دست دهد — دردیکش ازین بهره که پیاله دست دهد

با همت من کند چو دستم کوتاه — با انکه بقدر همتم دست دهد

سدید اعور این رباعی از اوست — گر بنده بر دو سبد از گل خارش

جرمیست که می نهند بر گلزارش — چون رخسارش همیشه در چشم منست

عکس مژه منست بر رخسارش — شاه محمود این رباعی از اوست

محمود ببلاد بر شیر کمین — میکرد خصومت از پی تاج و نگین

کردیم ورا بخشش تا باسایه ملک — او زیر زمین گرفت من فوق زمین

طغرل این رباعی از مقالات اوست — دیروز چنان وصال جان افروزی

وامروز چنین فراق عالم سوزی — فریاد که در دفتر عمرم ایام

آن را روزی نویسد این را روزی — عماد لر این رباعی از مقالات اوست

هرچند نخنهای چو در میکوبد — هشدار که با عماد لر میکوبد

عیب تو همین است که اندر شطرنج — ای کون زنت فراخ پر میکوبد

امیر قاموس این رباعی از اوست — شش چیز دار از زلف تو دارد مسکن

پیچ و گره و بند و خم و تاب و شکن — شش چیز دگر در دل من کرد وطن

عشق و غم و درد و محنت و رنج و محن — شاه کمود مه این رباعی از اوست

من خاک تو در چشم خرد می آرم — عذرت نه یکی نه ده نه صد می آرم

سر خواسته بر کس نتوان داد — می آیم بر گردن خود می آرم

ناصری این رباعی از مقالات اوست — از زهد رفتنت همه روز بست ماتم

از دیر آمدنت همه شب ماتم دگر — ترسم اگر حکایت غمهای خود کنم

غمگین شوی از این غم و انهم غم دگر — خیام این رباعی از مقالات اوست

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است — در بند سر زلف نگاری بوده است

این دست که بر گردن او می بینی — دستیست که بر گردن یاری بوده است

ایضا تا هشیارم در طربم نقصانست — چون مست شوم خرد ز من حیران است

حالیست میان مستی و هشیاری — من بنده آنکه زنده گانی آنست

حکیم ازرقی این رباعی از مقالات اوست — گر شاه دو شش خواست دو یک زخم افتاد

تا ظن نبری که کعبتین داد نداد — آن نقش که کرده بود خاطر شه یاد

در خدمت شاه روی بر خاک نهاد — فنائی این رباعی از مقالات اوست

گر جان طلبی ز من فرا خواهم کرد — دشنام اگر دهی دعا خواهم کرد

هرگز نشود از تو بگردانم روی — هر چند جفا کنی دعا خواهم کرد

سید محمد حاجب این رباعی گفته — آن شوخ که جا در دل ما شد گرفت
مانند زمانه خوی بد پیشه گرفت — آتش بجهان زدن ز ما هم آموخت
خون ریختن از چشم تر ما گرفت — ایضاً تا کی جگرم ز غصه خون خواهد شد
روز و شب از اندوه فزون خواهد شد — روزم بخیال آنکه تا شب چه شود
شب در غم آنکه روز چون خواهد شد — فدائی این رباعی از مقالات اوست
از دار بقا فتاده در دام عذاب — آدم بهر گندمی و ما بهر شراب
مرغان بهشتیم و عجب نیست اگر — او از پی دانه رفت و ما از پی آب
گر چشم گشایم بجمال تو خوش است — ایضاً ور دیده به بندم بخیال تو خوش است
هیچ از تو بجز خیال تو نا خوش نیست — و آن نیز با امید وصال تو خوش است
ایضاً خواهم که چو پیراهن گلی در برت — در جامه جان کشم فرو ز عنایت
که بوسه زنم چو آستین بر دستت — که سر بنهم چو دامن اندر پایت
فو در موسم نوروز زمان شد همه بید — وز آمدنت نکهت بستان داد نوید
شمس الدین محمد این رباعی از اوست — گر درد کند پای فلک پیمایت
سر بیت در این عرصه کنم بر پایت — چون از سر و شمشت تنگ آمده بود

آمد به

آمد به تظلم و فتاده در پایت — ابدال این فرد از مقالات اوست
گبران همه گرد من چو خویشان — من گبر توام میان ایشان
اشراق این رباعی از اوست — ای حور نژاد دهر چه بادا بادا
خواهم ز تو داد هر چه بادا بادا — دل می طپدم بسینه آیا چه شود
دوریت مباد هر چه بادا بادا — نهالی این رباعی از مقالات اوست
رویت که زباده لاله میروید ازو — از تاب شراب ژاله میروید ازو
دستی که پیاله از دست تو گرفت — گر خاک شود پیاله میروید ازو
ملا میر حاجب این رباعی از اوست — کو بوکه سر زلف تو را چنگ زنم
صد بوسه بر آن لبان گلرنگ زنم — پیمان پریرخان سنگین دل را
در شیشه کنم پیش تو بر سنگ زنم — مایشه اینفرد از مقالات اوست
ما یکه تو را بغیر نخواهم و گر نه — بیزارم از کسی که دلش با تو نیست
ایضاً هر شکوه که کردم بشنید آنهم شکایتی شد — یک شکوه کردم اول آخر گلهایی شد
امیر عالی لطف با غیر غایتی دارد — جور ما با نهایتی دارد
گوش با حرف مدعی تا چند — هرکه بینی حکایتی دارد لطفی

به جرم عذر جرم نگفتن گناه من | با صد گنه قصاص نکردن گناه یارست
آن خون دل فشانده و این خون دل خورد | فرق اینقدر بود ز لب زخم تا لبم

نسخه بود قطعه عبدالله

یکی از میکشان بزم عصیان | که ننگ از کهنه او داشت شیطان
مدامش جام می در چنگ بودی | حریص چرس و یار بنگ بودی
بدی روز از پی اطفال مردم | بشب سرقت نمودی مال مردم
چو وقت آمد کزین دنیای فانی | رود سوی سرای جاودانی
پسر را گفت کای فرزانه فرزند | چه مأیوسم ز الطاف خداوند
بسوزان بعد مردن پیکرم را | بده بر باد پس خاکسترم را
که با چندان گناه شرمساری | نمیخواهم که بر خاکم سپاری
غرض چون سوختندی پیکرش را | بدادی باد پس خاکسترش را
ندا آمد ببادی از حق داور | بکن خاکسترش را جمع یکسر
دوباره زنده کردش حی مختار | ازو پرسید و گفت ای گنهکار
چرا گفتی بسوزندت باتش | مگر بردی ز قهر ما شورش

ندان

ندانستی که غفار الذنوبم | کثیر العفو ستار العیوبم
گناهت گرچه باشد بی نهایت | چه خواهد کرد با دریای رحمت
ببایید در رجا و بیم باشیم | نه مغرور صواب خویش باشیم

نسخه سعدی

ای غره برحمت خداوند [illegible] | کس چه گوید [illegible]
در رحمت [illegible] باز است | بخشی [illegible] بخشد

این قطعه از واعظ

جمشید کو سکندر گیتی ستان کجاست | آن حشمت جلال و ملوک کیان کجاست
تاج قباد و تخت فریدون بگیر جم | طبل سکندر و علم کاویان کجاست
این بانگ از منار سکندر رسد بگوش | دارا چگونه گشت و ملکش همدان کجاست
واکرده است طاق مداین دهن مدام | فریاد میزند که الب ارسلان کجاست
بر فرد فرد خشت خورنق نوشته اند | کسری کجا فتاد و ملک کاویان کجاست
ای دل رهت بملک نشابور گر فتد | آنجا سئوال کن که انوشیروان کجاست
گر بگذری بسوی صفاهان عجب مدار | آنجا سراغ کن شه جنت مکان کجاست
گر بگذری بخیمه سلجوقیان بگو | سنجر چگونه گشت ملکشاهشان کجاست
فرداست بلبلان همه با صد فغان بگو | خراب شد گلشن و واعظ شیرین زبان کجاست

مرقوم شده بود

۵۵ از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که پنج دعا نزدیکتر با اجابت
از دعای غایب بجهه برادر غایبست و نیز فرموده اند که چهار کس‌اند خدا تعالی
دعای ایشانرا مستجاب نمیکند اول دعای مردیست که در خانه نشسته و از خدا تعالی
رزق میطلبد خدا تعالی در جواب میگوید آیا امر نکرده ام ترا بطلب یعنی بجوی نباید
دیگر دعای مردیکه زن خود را نفرین کند طلاق در دست تواست دیگر دعای
مردیکه مال بسیار داشت و اسراف نموده و باز طلب مال میکند از خدا تعالی
و دیگر مردی که مال خود را بقرض دهد بی شهادت و حجت خدا میگوید ترا نگفته بودم
بشاهد و بینه بگیر مرقوم شده بودند از حضرت امیرالمؤمنین منقولست غنیمت
باید دانست دعا کردن را در پنج موضع که موضع اجابت دعاست اول در هنگام
قراءت قرآن دویم مابین اذان و اقامه سیم هنگام فرود آمدن باران چهارم
در هنگام جهاد که صفها آراسته شود پنجم دعای مظلوم بدرستیکه در این هنگام غیر
عرش حجاب دیگر واقع نیست اما دعا کننده باید که در دست وی انگشتر عقیق باشد
زیرا که از حضرت صادق مرویست ما رفعت کف الی الله تعالی احب الیه من کف فیها خاتم عقیق
یعنی خدا تعالی دوست میدارد آن کف را که برداشته برای دعا که در او انگشتر عقیق باشد

میفرمود

قطعه

شنیدم که بیوه زنی در دمشق — همی رفت و رخ بر زمین می نهاد
هر آنکه خدا را بر بیوه زن — ترحم نباشد زنش بیوه باد

حکایت عابد از بهلول

عابدی در کوه لبنان بد مقیم — در بن غاری چو اصحاب رقیم
روی دل از غیر حق برتافته — گنج عزت را ز عزلت یافته
روزها میبود مشغول صیام — یک ته نان میرسیدش وقت شام
نصف آن شامش بدی نصفی سحور — وز قناعت داشت در دل صد سرور
بر همین منوال حالش میگذشت — نامدی از کوه هرگز سوی دشت
از قضا یک شب نیامد آن رغیف — شد رجوع آن پارسای زار و ضعیف
کرد مغرب را ادا و آنگه عشا — دل پر از وسواس و در فکر غذا
بسکه بودش بهر نعمت اضطراب — نه عبادت کرد عابد شب نه خواب
صبح چون شد زان مقام دلپذیر — بهر قوت آمد آن عابد بزیر
بود یک قریه بقرب آن جبل — اهل آن قریه همه گبر و دغل
عابد آمد بر در گبری ستاد — گبر او را یک دو نان جو بداد

بستد آن نان و روان شد گفت — وز وصول طعمه‌اش خاطر شکفت
کرد آهنگ مقام خود دلیر — تا کند افطار با خبز شعیر
در سرای گبر بد گرگین سگی — مانده از او استخوانی و رگی
پیش گر خطار کاری گشته — سگک نان بیند بگزد از خوشی
بر زبان گر بگذرد لفظ خبر — خبز پندارد رود هوشش ز سر
کلب در دنبال عابد برگرفت — آمد از دنبال و رخت او گرفت
زان دو نان عابد یکی پیشش فکند — پس روان شد تا نیابد زو گزند
سگ ربود آن نان و آمد از پیش — تا مگر یارد دگر آزاردش
عابد آن نان دگر دادش روان — تا که یابد از گزندش او امان
کلب آن نان دگر بستد بخورد — پس روان گردید از دنبال مرد
همچو سایه از پی او میدوید — عف‌عفی میکرد و رختش میدرید
گفت عابد چون بدید آن ماجرا — من سگی چون تو ندیدم بیحیا
صاحب تو جز دو نان چیزی نداد — هر دو را خود بستدی ای کج نهاد
دیگرم از پا دریدن بهر چیست — اینهمه زحمت دریدن بهر کیست

را بنطق

سگ بنطق آمد که ای صاحب کمال — بیحیا من نیستم چشمت بمال
هست از وقتی که من بودم صغیر — مسکنم ویرانه این گبر پیر
گوسفندش را شبانی می‌کنم — خانه‌اش را پاسبانی می‌کنم
گه مرا از لطف نانی میدهد — گاه مشت استخوانی میدهد
گاه یادش میرود اطعام من — ور فتد عتق تلخ گردد کام من
تا قمار عشق او من باختم — جز در او من دری نشناختم
بگذرد بسیار بر من صبح و شام — لا اری خبزاً و لا القی طعام
گه بجوعم میزند که سنگها — هرگز از او من نگردیدم جدا
چونکه بر درگاه او خو کرده‌ام — رو بدرگاه دیگر ناورده‌ام
هست کارم بر در این پیر گبر — گاه شکر نعمت او گاه صبر
تو که یک شب نانت نامد بدست — در بنای صبر تو آمد شکست
روی از درگاه حق برتافتی — بر در گبری روان بشتافتی
بهر نانی صحبت را بگذاشتی — کرده با دشمن او آشتی
خود بده انصاف ای مرد گزین — بیحیاتر کیست من یا تو ببین

57

مرد عابد زین سخن بیهوش شد / دست غم بر سر زد و بیهوش شد
ای رئیس نفس بهر یاد کبر / این قناعت از سگان گیر بر
نان و حلوا چیست ای صاحب هنر / متقی خود را نمودن بهر زر
دعوی زهد و ریا عشر جاه / لاف تقوی از پی تعظیم شاه
خورده پا مانند در عالم بسی / واقفند از کار و بار هر کسی
نه فروعت راست آخر نه اصول / شرم بادت از خدا و از رسول
با دف و نی خوش المرد عرب / وه چه خوش میگفت از روی طرب
ایها القوم الذی فی المدرسه / کل حصلتموه وسوسه

مرقوم داشته بعضی

دو بو سلیمان دارانی گفت از چهار کتاب چهار سخن ممتاز است از تورات
هر که قناعت کند سیر بود و از انجیل هر که از شهوات دست برداشت
از رنج و عنا باز آسود و از زبور هر که از خلق کناره گرفت از همه بلاها ایمن شد
و از فرقان هر که توبه کرد از عذاب برست نوشته بود
که از اکابر در باب مجرمی نزد بزرگی شفاعت کرد آن بزرگ گفت که این کس را

گناه

75 گناهی بزرگست آن شفیع گفت من هم از آن گناه بزرگ را شفاعت میکنم
و از گناه خورد را شفاعت میتوان کرد پس آن بزرگ را خوش آمد بخش
او را در حق مجرم منقلب کرد و مجرم را ببخشید و گفت که شفاعت چنین باید کرد
نوشته بود در سنه ۱۲۸۳ ستاره ها از آسمان بهم ریختند و بهم کنده شدند
و این را در انجیل حضرت عیسی از علامتهای ظهور عیسی و نزول او
در زمین است و معلوم است نزول حضرت عیسی از آسمان بزمین
در وقت ظهور امام زمان عجل الله فرجه است و این را از شیخ محمد شیعیانی
هر حال انتظار را که سلطان خود دارند صلوات الله وسلامه علیه والتماس از آنها
دارم که هر که بیاد رسل الخاتم بزنده شدن این بی نوا را از آن بزرگوار در
خواست نموده و اگر قابل نباشم آمرزش حقیر را که وسیلت میخواهند
در نزد خدا ابتغا و انا عبد الاثیم محمد حسین الحسینی الموسوی نوشته بود در [illegible]
ای برادران شما را در دنیا چهار معامله است یکی معامله شماست
با خدای شما و پیغمبر و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین و یکی معامله شماست
با علمائی که در دین خود از ایشان تقلید میکنید یا نمیکنید و یکی معامله شماست

۵۸
با حکّام و سلاطین که بنای دنیای شما و قرار مدینهٔ شما بر وجود
ایشانست و یک معامله شماست با سایر مردم اما معاملهٔ شما با خدا و پیغمبر
و ائمه اینستکه تقوی و ورع و اجتناب از محارم و ملازمت فرائض خدا
و بقدر وسع بمستحبات عمل کردن و از مکروهات اجتناب کردن و متابعت
کتاب و سنت نمودن و تجاوز از آنها نکردن و دین خود را بازیچهٔ رأی
و هوا نگرفتن و لهو و لعب نشمردن و از ضروریات دین و مذهب
و اجماعیات علما بیرون نرفتن و اقرار بفضایل آل محمد علیهم السلام کلاً
و طرّاً داشتن و قبول کردن از علما فضایل و تسلیم کردن و راویان آنها
و اینها شرط قبول اعمال شماست در نزد خدا اینها چو کنید تا درست معامله کرده باشید
اما معاملهٔ دویم شما در دنیا با علماست که در دین خدا از ایشان تقلید میکنید
یا نمیکنید بدانید چون پیغمبر شما از دار دنیا رحلت فرمودند و یازده امام شما
رحلت فرمودند و امام دوازدهم از نظرها غایب شدند از جهت مصلحتهائی
که اعلمند و بایشان عرض کردند در غیبت شما دین خود را از که بگیریم
فرمودند رجوع کنید براویان اخبار ما که ایشان حجت منند بر شما و من
حجت

۸۵ حجت خدایم پس معلوم شد تعظیم و تکریم همه علما بر همه شیعه واجب
و متحتم است و تعظیم امام است و کفران نعمت وجود علما بر شیعه کفران اعظم
نعمتهای الهی است اما معاملهٔ سیم شما در دنیا با حکّام و سلاطین است
بدانید که خدا شما را از ماشی بحکّام کرده بجهة محافظت عبد و قومی را بر شما
امیر و حاکم و سلطان قرار داده و ایشان را بر شما مسلط فرموده
و مشیت او چنین قرار گرفته است که بر شما ایشان سلاطین و حکّام
و امرا باشند و اطاعت ایشان را در امور دنیا و رعیتی بر شما فریضه
کرده است چنانکه نماز و زکوة و خمس و روزه و حج را فریضه فرموده
و چنانکه ترک سر بر عبادات فسق است و حرام مخالفت ایشان فسق است
و حرام و هر کس از شما متقی و پرهیزکارتر بر فرایض است در اطاعت
ایشان تسلیم و انقیادش بیشتر باشد و تارک اطاعت ایشان مرتکب
از ناصب و کافر هر کس از شما خدا را بیشتر میشناسد باید خواهش سلطان
مشیت الهی باشد پس هر کس را خدا سلطان کرده شما هم ای برادران
او را سلطان بخواهید و هر کس را حاکم خواسته شما هم او را حاکم بخواهید

وبمقتضای حکومت با او راه بروید و هر کس را وزیر و امیر خواسته شما هم
او را وزیر و امیر بخواهید و بمقتضای وزارت و امارت با او راه بروید
و هر کس را عامل و ضابط خواسته شما هم او را عامل و ضابط بخواهید و بمقتضای
عاملی و ضابطی با او سلوک کنید و هر کس را کلانتر و کدخدا خواسته شما هم
او را کلانتر و کدخدا بخواهید و بمقتضای کلانتری و کدخدائی با او راه روید
و هر کس را قابض و باکار خواسته شما هم او را قابض و باکار بخواهید و با او
راه روید و همچنین هر یک از متعلقان حکام و سلاطین را که خداوند درجه
قرار داده و شما هم او را در آن درجه بخواهید و به آن اندازه او را اکرام کنید و مراعات
مرحمت کسی است که حلال خدا را حلال داند و حرام را حرام و هر کس را که خدا به عقوبتی
مبتلا کند به جهت مخالفت مشیت اوست و اگر مخالفت کنید عقوبتی ببینید و بلا میکشید
مگر خود را کلامی بود جامع جمیع نصیحتها اما معامله شما با سایر مردم به درستی که خدا
شما را چنان خلق کرده که لابد به از معاشرت یکدیگر در امر دین و دنیای خود
پس با خلق خدا به نیکی سلوک کنید و هر کس را خدا به هر قدر عزت داده همان
قدر عزت را برای او بخواهید و معاشرت و مکالمت و مجالست و مصاحبت

ومعامله

و معاملت با خلق خدا نیکو نمائید و هر کس از برادران معرفتش بخدا
بیشتر است باید سلوکش با مردم بهتر باشد و هر کس بزرگتر از شما است در سن
یا در عزت او را اکرام کنید و هر کس کوچکتر از شما است در سن یا در عزت
با او به رحمت و مدارا راه روید و اگر آنها با شما بر خلاف رضای الهی نمایند شما خلاف
رضای خدا ننمائید و در سلوک بد حسد نبرید حسد بر بدی نبرید و بد ننمائید و عصبیت
و حمیت و جاهلیت را کنار بگذارید و اجماع و ازدحام در حوادث و وقایع ننمائید
و سبب غوغا در ملک سلطان نشوید و اگر بدی از خلق بشما برسد بر خود هموار کنید
و بحکام و سلاطین عرض ننمائید چرا که انتقام ایشان بسیار شدید است و شاید
زیاده از حد آن اذیت اذیت کننده را انتقام کنند و سبب آن زیادتی شما شوید
و در معاملات خود با مردم تا بتوانید امر را در اول محکم و مضبوط کنید از حضور
علما و عدول مؤمنین تا در آخر سبب نزاع نشود و جای شبهه نماند
و اگر امر شما را بر علما مشتبه کنند و حکمی بر خلاف صادر نمایند و شما را
اثبات خلاف آن عالم باشید زبان طعن بر علما نگشائید چرا که ایشان
معصوم و عالم بالغیب نیستند و باسباب ظاهر حکم میکنند و السلام علی من اتبع الهدی

۹۰

نوشته بود

یکی دردی کش آلوده دامن　　شبی آمد بخوابم بعد مردن

دو چشمش با رو مخمور و سیه مست　　همان جام و صراحی داشت در دست

بدو گفتم برای گشتی تباهی　　چو من غرق محیط روسیاهی

چه کردی با نکیر و منکر آخر　　وز ایشانت چه بر سر آمد آخر

بگفت از من سؤال دین و مذهب　　ز من کردند آن هر دو مقرب

بگفتم جز می و ساغر ندانم　　بغیر از ساقی کوثر ندانم

چه نام ساقی کوثر شنیدند　　بجای اشک از دست ازین کشیدند

عمود آتشین از کف نهادند　　در فردوس بر رویم گشادند

چو گل خندان بروی من شکفتند　　بصد الطاف دعا کرده گفتند

تو با آن ساقی صاحب کرامت　　برو می نوش تا روز قیامت

این رباعیات ثبت شد هر یک یادگار از شخص محبوبی بجمع نمودم

بر تواضعهای دشمن تکیه کردن ابلهیست　　پای بوس سیل از پا افکند دیوار را

چون شود دشمن ملایم احتیاط از کف مده　　رنگها در پرده دارد آب زیر کاه را

درعالم

رباعی

در عالم جان بهوش میباید بود　　در کار جهان خموش میباید بود

تا چشم و زبان و گوش بر جا باشد　　بی چشم زبان و گوش میباید بود

از مهستی

در دهر کسی بگلعذاری نرسید　　تا بر دلش از زمانه خاری نرسید

در شانه نگر که تا بصد شاخ نشد　　دستش بسر زلف نگاری نرسید

مجموعه کرمان

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو　　بر درگه او شهان نهادندی رو

دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای　　بنشسته همی گفت که کوکو کوکو

از شیخ [illegible]

آن به که در این زمانه کم گیری دوست　　با اهل زمانه صحبت از دور نکوست

آنکس که ترا بجای جان تکیه بر اوست　　چون چشم خرد باز کنی دشمن اوست

از [illegible]

در خواب بدم همدم دلدار شدم　　زین واقعه با شادی و غم یار شدم

شادی ز برای آنکه خوابش دیدم　　غم زانکه چرا ز خواب بیدار شدم

جانم بفدای آنکه او اهل بود (محبوبی دهن غنچه بود) سر در قدمش اگر نهی سهل بود
خواهی که بدانی بیقین دوزخ را دوزخ بجهان صحبت نااهل بود

ایضا شخص دیگر گفته بود

ای جان اسیر یک نگاه تو شوم قربان سر زلف سیاه تو شوم
گاهی بنگاه دگرم شرم میداری قربان نگاه گاه گاه تو شوم

ایضا دمه شده از قدم بود

نه دست بزلف لاله گون تو رسد نه لب بلب شکر فروش تو رسد
کوتاهی قد تو برای دل ماست تا ناله زار ما بگوش تو رسد

ایضا در جای دیگر نگاشته بود

ای باد صبا بهوس خاک گذرش وانگاه ز ره نهی کان ده خبرش
دانی ز نشان ما بر جانان صحبت آغشته بخون ماست دیوار و درش

ایضا نوشته داشته بودند

تا گرد فلک اسم جدائی بنهاد یک لحظه ز غم نبرده‌ام خاطر شاد
زفغان زفراق یار جانان افات فریاد ز ایام جدائی فریاد

تا از تو

ایضا

تا از تو جدا شدم دلم غمگین است پیوسته مرا گریه سوز این است
می سوزم و میگدازم و میگریم آن کز تو جدا شود سزایش این است

ایضا نوشته شده بود

ای کرده فرامش دمی یادم کن وز بند غم بلا به آزادم کن
داغم که بهیچ جوابه دم نکنی باری بجواب نامه دلشادم کن

ایضا نگاشته بودند

خواهم که زشوق لب جان پرور تو از دیده قدم سازم آیم بر تو
پروانه بگرد شمع چون میگردد گردم بهمان طریق گرد سر تو

ایضا مرقوم داشته بود

این فقیهان که پی ریش همه احوال همند گر بباطن نگری دشمن ایمان همند
جگر خویش دل هم ز حسد میخوارند پوستین بره پوشیده گرگان همند

تا که بشنود در اقلیم ربایت کیتا ایضا در شکسته هم جریده نقصان همند

آدمی زاده طرفه معجونیست از فرشته سرشته و ز آدم
گر کند میل این شود پس از این گر کند میل آن شود به از آن

نثر بود قال الله عز وجل یا موسی

انی وضعت اربعة فی اربعة والناس یطلبون فی غیر مواضعها فلم یجدوا
ابدا وضعت العلم فی الجوع والغربة والناس یطلبون فی الشبع والوطن
ولم یجدوه ابدا انی وضعت العزة فی الصلوة باللیل والناس یطلبون
فی ابواب السلاطین فلم یجدوه ابدا انی وضعت الرحمة فی الجنة والناس
فی الدنیا فلم یجدوه ابدا انی وضعت الغنی فی القناعة والناس یطلبون فی کثرة
ولم یجدوه ابدا نظم شعر بود پاک طینت نشود عاقبت کارش بد پنبه چون
کهنه شود کاغذ مصحف کهنه نثر بود سخن با مردم صحرا الا ای سخن کم کن که چراغ
نمیند اندر بیابان آهی دریا را ایضا شعر بود فصاحت سحبان وخط ابن مقلة
وحکمت لقمان وزهد ابن ادهم اذا اجتمعت اذا اجتمع فی المرء والمرء مفلس
فلیس له قدر ومقدار بقدر درهم ایضا کلام الملوک ملوک الکلام ایضا
العقل ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان ایضا خیر الامور اوسطها ایضا
نثر بود انی بعثت حتی تتم الاخلاق ایضا المرء عدو لما جهله ایضا تغرب عن الاوطان
فی طلب العلی ف فرفی الاسفار خمسة فوائد تفرج هم واکتساب معیشة وعلم
واداب وصحبة ماجد

با زن صالح شبی بشکفتم وطی ایضا گفتمش گر تو چشم روشن است
نه کس داون زنا باشد چه تو نه که دل هیچ مردی چون من است
در جوابم با دو صد قلبیله گفت کار نیکو کرد از پر کردن است

قطعه بود

هرکه عبرت گرفت از ایام توسن چرخ زیر او شد رام
هرکه غم خورد از پی روزی همچو مرغی بود بقید دام
هرکه تعلیم نفس شوخ گرفت بکف خصم خویش داده زمام
هرکه از خواب با دعا خیزد محترم گردد او بنزد انام
هرکه او پی رو رسول نشد ره نیست او را نصیب از اسلام
هرکه از حق سلامتی طلبد پیش دستی کند بوقت سلام
هرکه بوی دهن نگه خواهد ندهد او بهیچ کس دشنام
هرکه فرزند متقی خواهد نکند اکل لقمهای حرام
چون شنیدی شریعتی بشنو سخنی هم ز حکمت حکام
هرکه بسیار انگبین نوشد خسته گردد ز نشتر حجام

کمش

هر که آب ناشتا بخورد — خف خانهٔ دلش بود مدام
هر که خورد است آب در حمام — لازم حال او بود سرسام
هر که آب از پی طعام خورد — رنج دندانها کشد در کام
هر که هنگام خواب طعمه خورد — سست گردد عروق او ز منام
هر که خواهد که مبتلا نشود — پشت بدهد شتا به حمام
پا برهنه به آفتاب شدن — چشم را باشد از صداع ظلام
قصد جان عزیز کردن — برکشش تیغ قوت از نیام
جمع گشتن بپهلوی این — رنجها آورد بعقل و عظام
حکما را مباشرت کردن — بر سر ماست استواء قوام
نیمه حکمت است فی کردن — بلکه فی دفع علت است تمام
کم خور و کم مباشرت میکن — شاد میزی ز علت اجرام
هر وقت لعاب کن دم آب — هر سحرگه بناشتا آشام
تن در آغوش کنه پیر مده — که بود مر ترا عذاب عظام
بو علی در رسم حکمت گفت — حکمایش بجان شده غلام

نیاید

۶۵

ایضاً

نیاید هشت چیز از هشت کس راست — که او را تیغ آید وقت دادن
ز رعنا کلک و ز دانشمند کاغذ — ز هندو مشک و ز خیاط سوزن
سلاح از عیاران نان از گرسنه — به قرض از خستان یاری ز دشمن

ایضاً نوشته بود

سه چیز است سرمایه خاص و عام — هم از بهر ننگ و هم از بهر نام
یکی اسب تازی دوم خنجرست — سیم زن که همخوابه بستر است
ز اسب ایمنی باید از رنج راه — بخنجر کنی روز دشمن سیاه
ز زن کام باید و فرزند نیز — ولیکن وفا نیست در هر سه چیز

ایضاً مرقوم است

چه خوش گفت دانای یونان زمین — فلاطون که بر جان او آفرین
حریصان چهارند بر چار چیز — نیاید از این چار هرگز گریز
زمین ز آب باران و چشم از نظر — زن از شهوت مرد و گوش از خبر

قصهٔ ملعون

شنیده ام ز شیطان ناکرده عمر — چرا تو سجده نکردی بآدم خاکی

بگفت سجده نکردم از آنکه دانستم — که در جبلت او بود چون تو ناپاکی

ایضاً

رأیتُ یکی کربةً فی الهواء — یطیر بدون پر فی السماء
رأی تعجب فقلتُ له — فکیف شده هذه ماجراء
فقال کمن مدتی مع طیور — صحبت و خادم شدم هؤلاء
از آنجا که تا شیر للابحث — مع جاره صار لی این رواء

ایضاً

خریدار اگر افسارش از زر کنی — به پشتش جل پر ز گوهر کنی
نهی بهر جلوش رکاب — ز زرین زرش بر طلا تناب
بوقت خصیلش دهی نان شکر — بهنگام جو مغز بادام تر
نیاید از آن تربیت بهتری — بماند همان در مقام خری

ایضاً

بر سینه آنکه این نشستن — با خسروی ملک جهان برابر نیاید
با فکر از پی معنی شوار رفت — گفتار سخن پای لب بالب نیاید

ایضاً

العظمة

به آنکه زمین سی و نه مثل و ربع قمر است و بیست و هشت عطارد است و سی و شش شد زهره است و شمس صد و شصت و شش و ربع زمین است و مریخ مثل و نصف زمین و مشتری هشتاد و دو مثل و ربع زمین است و زحل هفتاد و هفت مثل زمین است و از کره زمین تا محدب کره آتش چهل و دو هزار و هفتصد نه فرسخ است و تا محدب فلک ثوابت بیست و پنج هزار هزار و چهار صد و دوازده هزار و ششصد و نود و نه فرسخ است العزة لله الواحد القهار حرره فی سنة ۱۲۵۹

ایضاً

حسنی فرمود شاه کو لالاک — که عاصی بنده را راه باک
بفرماید سوی دوزخ برندش — بجرم کرده های ناپسندش
بعلی از آن صعب المسالک — گریبانش فقید بر چنگ مالک
کند بیچاره هر سو زحسرت — نگاهی در قفا امید رحمت
خطاب آید که اورا باز آرید — چه باز آرند گوید با من دارید
از او پرسد که ای آشفته احوال — چه میدیدی در آن عین بی نوال
زبانی پر گله جانی پر از درد — بگوید که یکی نه خالق فرد

بتو هرگز نبود این بدگمانی | گزینم سوی دوزخ ره نمانی
بفرماید که چون جانت جهان بود | تو را از من چه چیز آخر گمان بود
بگیر این گمانم بود باری | در چون تو جرم بخش و کردگاری
که هم با مزد بستانی | بهشتم بخشی و صد شادکامی
ز خلاق دو عالم بعد ذلک | خطاب آید سوی فوج ملایک
در ای بندگان درگاه جلالم | بتعظیم جلال لایزالم
بحق ذات بیچونم که تا ثابت | در این بنده گفت این حرف را است
بعمر خویش اگر از یک حیثیت باکمالم | اگر بر من گمان نیک میداشت
نمی کردم دل آن را مشوش | نمی ترساندمش اصلا از آتش
ولی دادم بهشت با فروغش | بپاداش همین حرف دروغش

تتمه

اهل تقدیر و هندسه مقرر داشته اند که فلک اعظم اطلس بقدر آنکه کسی بگوید . واحد هزار و هفتصد و سی و دو فرسنگ سیر میکند از جانب مقعر خود و از جانب محدب طول آنکه کسی جز خدا نمیداند و انجمی طالب اند که منحنی باشد قطر آفتاب [illegible]

تقادیر

تقادیر هفتصد هزار و پانصد و شصت و هشت فرسنگ است که جرم کره زمین است و چون از افق طالع شد بقدر سه دقیقه بیش طول نمیکشد که کل آن از افق ظاهر میشود و قطر کوکب زحل چهارده هزار و چهارصد و بیست و پنج و [illegible] و جرمش یکصد و هشتاد و دو ضعف زمین است و همین که طلوع کرد دقیقه نمیگذرد که همه طالع میشود و ستارهای ثابته قدر اول عظمش صد و بیست و دو ضعف زمین است بنابر نقل بعض و همینکه ظاهر شد از افق بلمحه بکلیه طالع است و مقعر فلک ثوابت را اهل تقدیر مقرر کرده اند که سی و سه هزار و بیست و چهار هزار و ششصد و نه فرسنگ است تخمینا از مرکز عالم پس ضعف قطر آن ضعف اند و از بیشتر مساوی اینست که یکصد و چهل [illegible] هفت هزار و ششصد و پنجاه چهار فرسنگ است و این مسافت را در یک شبانه روز قطع میکند و انحرکت شبانه روزی از فلک الافلاک است و هر یک از این افلاک را با هرچه در خود است بانیظر حرکت میدهد و جمیع آنها را در یک شبانه روز بر دور عالم میگرداند پس قدری میخواستم معرفت برادران در حق اماناتشان زیاد شود از این سخنها و قضیه از فلک الافلاک چنین

[illegible]

[illegible]

ناشی شود که در آن یک شبانه روز آنقدر حرکت کند و اینهمه اجسام را حرکت دهد
پس از چه روا نبود که ابدان امامان صلوات الله علیهم اجمعین که الطف و اعظم از
محدب فلک الافلاک است با همه مرتبه این مشتی بدن عنصری را برگرد
تمامی عالم بگردانند در طرفة العینی و حال آنکه این عرش بر محور حرکت
میکند و ابدان ایشان همراه بر قطب و میان این دو حرکت فرق
بیشمار است چنانکه فرموده نحن بمنزلة القطب و اعلام الفلک پس میشود که صلوات الله علیهم
همین بدن عنصری را در طرفة العینی در تحت جمیع آسمانها و زمین
وجب بوجب آن بگردانند پس امام زمان خود را در همه جا حاضر و ناظر
بدان و بر منکرین فضایل ایشان لعن کن و سلطان قیس را در روز عاشورا
نجات دادند عجب مدان و تعجب مکن که در شب اول قبر حضرت امیر المؤمنین صلوات
بر سر مومن و کافر حاضر میشوند اما بر سر مؤمن حاضر میشوند تا محبتش به آن
بزرگوار زیاد شود و باعث نجات و درجات عالیات گردد و اما بر سر کافر
حاضر از برای آنکه حاضر میشوند تا بدیدن آن بزرگوار در غضب آید
و آن حرامزاده مبغض عدا و تمامی نهانی خود را در کمونش بروز و ظهور رساند.

و روی خود را از آنجناب بگرداند تا باعث کوری دل او و شدت عذاب او
شود بازی البته شنیده اند که اعدا در سر راه میگویند مرتضی علی کرّت را
ببیند و دو میان چرا ان علت کنند بجهه آنست که آنجناب را حاضر و ناظر
میدانند بجهه آنست که آنجناب را پیش از تولد در این دنیا نگاه داشته و در شش
از جنگ شیر میدانند در یک شب چهل جا آن بزرگوار مهمان بود صلوات الله علیهم
ایضاً باندک التفاتی زنده دارد آتش را — اگر نازی کند از هم بپاشد جمله قالبها
مناجات ای سایه نشان کاه بیش — در حکم وجود آفرینش ایضاً عربی
یا جوهر قام الوجود به — والناس بعدی کلهم عرض
یعنی ای جوهری که همه وجود بدو برپاست و جمیع مردم بعد از تو عرضند
ایضاً صحیفه را بالکل بشرح هجر او شستم — ز گریه شسته شود گر غبار آن نرسیم
ایضاً شنیدم که تا در شاه مرحوم رسید از میرزا جهانگیر خان مرحوم که
در بهشت رزم و جنگ و نزاع است که شخص جنگ و غلبه میکند را الحال آورد
میرزای معظم الیه که در خبر قابت کرده اند شاه مرحوم فرموده بود پس لذت نمیدارد
حال این اجزا با آخر رسیده و تا حال جنگ و جدال و قهر و غلبه در او نگشته نشد

وحال اینکه شیعه اثنا عشریه شب و روز با همه دو وقت در جستجوی آنند که
خدا یکیست و آیه اینکه حضرت خاتم النبیین باشد یکیست و کسی خدا را
نشناخت مگر بانجناب صلی الله علیه و آله و پیغمبران در حقیقت آن بزرگواران هم چون
از فاضل جسم سیده نساء سلام الله علیها خلق شده از پیغمبر ما هستند یعنی هر یک جلوه از جلوه های
آن بزرگوارند و چون حضرت خاتم صلی الله علیه پیش از همه اشیا خلق شد و پیش از همه زمانها
و مکانها هیچ کس او را نمیتوانند شناخت مگر با امامان صلوات الله علیهم اجمعین و اگر
در امامان هم معنی که ایشانرا هم نمیتوانند شناخت مگر به شیعیان که از ایشان گفتگو و از امام
خود روایت میکنند و علمشان را از فقها داده آنها اخذ نموده اند حال چون راه خدا
شناسی و معرفت منحصر شد بیک راه پس کسی از هر راه که بالا رفت اگر یاد گیرد او
علماء حقه و راویان اخبار ائمه هستند درست رفته و بر حق است و غیر از این
ره از دنبال شیعه امام علیه السلام نرفته باشد بحق و براه نرسیده هر که میخواهد باشد
و این مطلب در جای خود با ادله و براهین ثابت است لهذا فرقه ناجیه صحیح کلی با کسی
نزارند و تبرا دارند از هفتاد و دو فرقه و همه آنها با این طایفه حقه دشمنند
ولیسا راین سلسله قلیل اند چنانچه امامشان میفرماید المؤمن قلیل قلیل قلیل و الکبریت احمر

پنجم

ایضاً

پادشاهی پسر به مکتب داد / لوح سیمینش بر کنار نهاد
بر سر لوح او نوشته بزر / جور استاد به ز مهر پدر

ایضاً

سرخوش از کوی خرابات گذر کردم دوش / به طلبکاری ترسابچهٔ باده فروش
پیرم آمد به سر کوچه پری رخساری / کافری عشوه گری زلف چو زنار بدوش
گفتم این کوی چه کویست و ترا خانه کجا / ای مه نو خم ابروی ترا حلقه بگوش
گفت تسبیح بخاک افکن و زنار ببند / سنگ بر شیشهٔ تقوی زن و پیمانه بنوش
بعد از آن پیش من آی تا بتو گویم رمزی / راه گردی اگر به سخنم داری گوش
من دیوانه شیدا از ره شوق زپیش / تا رسیدم بجائی که دل ماند و نه هوش
دیدم از دور گروهی همه دیوانه و مست / از تف آتش عشق آمده در جوش و خروش
بی نی و ناله مطرب همه در وجد و طرب / بی می و باده و ساقی همه در نوشانوش
سر رشته زنار ز بر رفت از دستم / خواستم تا سخنی گویم او گفت خموش
این نه کعبه است که بی پا و سر آیی بطواف / یا نه مسجد که در او بی خبر آیی بخروش
این خرابات مغانست و در او مستانند / از دم صبح ازل تا به قیامت مدهوش

ایضاً

تا کی به تمنای خیال تو کنم نه　　　اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه
یا رب به سر آید غم هجران تو یا نه　　　ای تیر غمت بر دل عشاق نشانه
خلقی به تو مشغول و تو غایب ز میانه

رفتم به در صومعه عابد و زاهد　　　دیدم همه را سوی تو در راکع و ساجد
در بتکده رهبانم و در صومعه عابد　　　گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که ترا می‌طلبم خانه به خانه

عاقل به قوانین خرد راه تو جوید　　　دیوانه برون از همه آیین تو پوید
تا غنچهٔ بشکفتهٔ این باغ که بوید　　　هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید
ساقی به سرود و می و مطرب به ترانه

روزی که برفتند حریفان پی هر کار　　　عابد سوی مسجد شد و من جانب خمار
من یار طلب کردم و او جلوه گه یار　　　حاجی ره کعبه و من طالب دیدار
او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر در که زنم صاحب آن خانه تویی تو　　　هر جا که روم پرتو کاشانه تویی تو

چه کعبه و چه دیر چه بتخانه تویی تو　　　مقصود من از تویی کعبه و بتخانه بهانه
مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

بلبل به چمن زان رخ گلزار نشان دید　　　پروانه به آتش شد و آن نور عیان دید
عارف صفت عشق تو از پیر و جوان دید　　　چون در همه جا عکس رخ یار توان دید
دیوانه نیم من که روم خانه به خانه

بیچاره بهائی که دلش زار غمت هست　　　هر چند که عاصی است ز خیل خدم تست
امید وی از عاطفت دم به دم تست
تقصیر خیالی به امید کرم تست　　　یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

نخشبیه

یکی کرد روزی ز شخصی سؤال　　　که ای باکشش مست جام زلال
تو از شو مو حایض شود　　　بگفتا که آری شود در حال
یکی وقت حیران طلبکار را　　　یکی وقت شرمنده‌ای از عیال

نخشبیه

شنیدم ز کیخسرو نیک‌بخت　　　شبی چه بنشست بالای تخت

به پرورش غلامان زرین کمر | همه چون ستاره بدور قمر
یکی جام بر دست خورشیدوار | یکی چنگ بر چنگ ناهیدوار
چو از باده ناب سرمست شد | دل و دین چو خسرو هم از دست شد
چنین گفت با مطرب لاله رنگ | که برخوان دو بیتی به آواز چنگ
که تا واقفم سازی از روزگار | بدانم چه بایست بردن بکار
چنین گفت مطرب با فغان و آه | خبر شد بگویم ز جمشید شاه
دیگر از فریدون فرخنده بخت | که بردش سپهر برکشان از تخت
سبوئی بدیدم بسی بی وجود | شنیدم که از خاک جمشید بود
سحر که شنیدم ز دیوانه ئی | همی گفت از خشت ویرانه
منم آن فریدون فرخنده نام | که صد همچو کاوس بودم غلام
کنون مشت خاکم درین کهنه دیر | که داند فریدون منم یا که غیر

تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب چون فرمایش بود و [illegible] بیشتر
نیست و وجهت بهمین جا ختم کنم امید از نظر پاک خطاپوش ظل ظله العالی
آنستکه چشم از عیوبات خطی و خطاهای لفظی آن بپوشند و اغماض از آنها فرمایند

ختم

و ختام کتاب را دعای دولت روز افزون قرار میدهم که خداوند
عالم بحق مقربان درگاهش و بحق انبیاء و اولیاء درگاهش و بجلال
نیکان و پاکان دربارش که این دولت جاوید عدت اعلیحضرت ظل الله ظله العالی
منتصب بظهور قائم آل محمد علیهم السلام فرماید و سایه رأفت و عطوفت سرکار
اشرف امجد اعظم ملکزاده و خیرخواهان ایشان را از سر رعایا و برایای
اصفهان کم نگرداند و ما را توفیق شکر این نعمت و دعاگوئی آن دولت
عطا فرماید تا بمقتضای لئن شکرتم لازیدنکم عطوفت و رحمت حضرت ظل الله روحی
فداه بر خلق و اهل حق افزون و مکرمت و مرحمت سرکار اشرف امجد
بر دین و اهل دین بچند و چون شود و این جان نثار را مفتخر بخلعت فرمایند
درین اوقات که امثال سرافرازی حاصل و بواسطه آن مفتخر حال
با جمعی متعلقان و عیال مشغول دعاگوئی باشم حرره فی شهر ذیعقده ۱۲۹۱ سنه
و استدعای دیگر این جان نثار از مراحم بیکران اشرف امجد حضرت ظل الله ارواحنا فداه
آنستکه تا مادام العمر در رکاب همین شغل خدمتگذاری و جان نثاری باشم
والسلام الامر امرکم الاعلی مطاع

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
کتابخانه مجلس شورای ملی


١٤٠


خطی